

در باره ی شرایط عینی ی انقلاب

اشرف دهقانی _ محمد حرمتی پور

آبان ۱۳۵۷

مقدمه

در شرایطی که جنبش انقلابی ی خلق ما هر روز اوج گیری ی نوینی یافته و با کسب دستاوردهای تازه تر رشد و اعتلا می یابد، انقلابیون وظیفه دارند هم خود را بیش از پیش مصروف تجزیه و تحلیل از اوضاع و احوال جنبش چه در زمینه ی اقتصادی _ اجتماعی و چه در زمینه های سیاسی (ارائه برنامه ها و شعارهای صحیح و لازم) بنمایند و فعالیت های انقلابی ی خود را بر مبنای این تحلیل ها انجام دهند. با این حال مطالب جزوه ای که پیش روی شماست، هر چند در خدمت حل مسائل جنبش کنونی قرار دارد، ولی موضوعات مورد بحث آن مربوط به مسائل مطروحه در گذشته (نظرات رفیق جزنی) می باشد که تا کنون مورد تجزیه و تحلیل واقع نگشته است. امروز به دلیل آن که مسائل فوق در قالب سازمان ما عرضه شده و در عرصه پراتیک اجتماعی تأثیرات خود را به جای خواهد گذاشت، ناچاراً برخورد به آن ها الزام آور بوده و برای ما نقش پیش شرط در پاسخ گوئی به مسائل حاد و مبرم جنبش را ایفا می نماید.

ضربات سال ۵۵ بر پیکر سازمان ما و اشارات ناشی از آن نمی توانست دشواری هائی در پی خود نداشته باشد. چنان چه ارتباط سازمانی ئی که بین ما و رفقای دیگر به مدت طولانی قطع شده بود،

صرف نظر از بررسی ی حدود فعالیت و پی گیری ی هر دو طرف در وصل آن (به کار بردن تمامی ی تلاش ها، یا کم کاری و بی توجهی ...) هم اینک موقعیت پیچیده ای به وجود آورده است. ما با شرایطی مواجه هستیم که از یک طرف تجدید نظر رفقای ما در نظریات گذشته سازمان و حاکم گردانیدن نظرات رفیق جزنی بر آن، وظیفه آشکار ساختن نادرستی ی نظرات رفیق جزنی و مسئولیت تقویت و اعتلای نظرات صحیح گذشته سازمان را هر چه بیشتر به عنوان ضرورتی انقلابی، برای ما روشن می سازد و از طرف دیگر از آن جا که در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته ایم، هر گونه کوشش در شکافتن نظرات رفقا جزنی و احمد زاده لاجرم می بایست چارچوب های تشکیلاتی را پاره کرده و مسائلی را که به دلیل اعلام علنی ی قبلی ی آن ها، دیگر مسائل درون تشکیلاتی نبوده بلکه متعلق به تمام نیروهای جنبش می باشد، در معرض قضاوت و تجزیه و تحلیل عموم قرار بدهد. البته ما بدین امر واقفیم که طرح اختلافات نظری در سطح خارج از تشکیلات، برای اپورتونیست های مغرض، مستمسکی برای ترویج عقاید انحرافی ی خود بر علیه سازمان ما به دست خواهد داد. ولی به این امر نیز ایمان راسخ داریم که امروز عدم پاسخ گوئی به ضرورت ها و مسئولیت های انقلابی ئی که در مقابل داریم، فردا مهلت بیشتری را نصیب اپورتونیست های همواره در کمین، خواهد نمود.

در حال حاضر علارغم گذشت مدت نسبتاً طولانی از اعلام مواضع جدید و وصل ارتباط سازمانی، به علت موانع و مشکلات موجود، امکان بحث های گسترده درون تشکیلاتی بین ما به وجود نیامده است. ولی همان طور که گفته شد، به اعتقاد ما این بحث ها تنها متعلق به کادرهای سازمان نیست بلکه به دلیل طرح قبلی ی آن ها در سطح جنبش و به خصوص به دلیل این که نظرات رفیق احمد زاده و پویان از پشتوانه ی سال ها مبارزه ی در خون و آتش بهترین فرزندان خلق برخوردار بوده و اساس تئوریک جنبش نوین انقلابی ی خلقمان است، متعلق به همه نیروهای جنبش می باشد و نباید از سطح بحث عمومی ی جنبش خارج شده و در حصار تشکیلاتی قرار گیرند. اکتفاً به بحث های درون تشکیلاتی، معنائی جز متوقف ساختن تبلیغ و ترویج نظرات گذشته سازمان و تقویت نظرات جدید ندارد. در حالی که نظرات جدید اگر شکافته شوند، مغایر بودن آن ها با نظرات سازمان آشکار شده و روشن خواهد گردید که این نقطه نظرات نمی توانند، نظرات سازمانی چون سازمان " چریک های فدائی خلق ایران " باشند.

سکوت ما در سطح جنبش، جایی که با شهادت اکثریت رفقا، مسئولیت تقویت و اعتلای نظرات گذشته سازمان بر دوش ما که از سال های اول تشکیل و فعالیت های سازمان در آن مبارزه کرده ایم، قرار دارد و جایی که رفقای دیگر سازمان با رد نظرات رفیق احمد زاده، به تبلیغ و ترویج نظرات رفیق جزنی در سطح جنبش می پردازند، نمی تواند در جهت منافع جنبش قرار گیرد. بگذار آن چه که دیروز در سطح عام جنبش مطرح بود امروز با بندهای غیر لازم تشکیلاتی، آن را از دسترس نیروها خارج نسازیم. بگذار مسائل عام جنبش را در حصارهای تشکیلاتی حل و فصل نکنیم. بگذار قبل از این که

نتایج بحث‌ها به دست آید و آن را به توده‌ها اعلام نمائیم، شرایطی ایجاد کنیم که کلیه نیروهای صادق جنبش در جریان این بحث‌ها قرار گیرند. بدین ترتیب مسلماً نیروهای صادق با احساس انقلابی در آشکار ساختن درستی یا نادرستی نظر خاص، سازمان ما را از کمک‌های خود برخوردار خواهند نمود و به حل مسائل کنونی ی جنبش در این رابطه یاری خواهند رساند.

کوشش ما بر آن است که از طرفی نظرات تدوین شده خود را در اختیار نیروهای جنبش قرار دهیم و از طرف دیگر با رفقای سازمان به بحث بنشینیم و امیدواریم که در این پروسه با رفقای خود به وحدت نظر برسیم. امیدواری ما از این روی است که عملکردهای اخیر رفقا را در مجموع مغایر با گذشته ی سازمان نمی بینیم. به اعتقاد ما، رفقا علاوه بر ادعای این که نظرات رفیق جزئی را رهنمون فعالیت‌های خود ساخته‌اند، هم چنان ملهم از نظرات گذشته و با نیروگیری از آن نظرات به فعالیت انقلابی ادامه می‌دهند.

با این حال اعتقاد این رفقا به نظرات رفیق جزئی نمی‌تواند تأثیرات خود را به جای نگذارد و چنین وضعی نمی‌تواند مدت طولانی طی طریق کند. در پیوند قرار نگرفتن تئوری و عمل و یا حتا در تضاد قرار گرفتن این دو بلاخره نتایج خود را ببار می‌آورد. کوشش در به کارگیری مارکسیسم – لنینیسم خلاق و صداقت و تعهد انقلابی در قبال توده‌های زحمت‌کش و قهرمان، تضمینی است که به توانیم رسالتی را که سازمان ما در جنبش کمونیستی ایران بر دوش دارد، هم چنان حفظ و پا بر جا نگاه داریم.

در اعتدلاً و استحكام جنبش کمونیستی ی ایران بکوشیم!
نابود باد رژیم دیکتاتوری ی وابسته به امپریالیسم شاه!

با ایمان به پیروزی ی راهمان
محمد حرمتی پور – اشرف دهقانی

* از آن جا که دشمن به دروغ رفیق محمد حرمتی پور را در درگیری مهرآباد تهران (تابستان ۵۵) شهید معرفی کرده بود، اعلام اسم رفیق را ضروری تشخیص دادیم.

از زمانی که رفقا نظریات رفیق جزنی را رکن اساسی فعالیت های سازمان شمرده، به مقابله با نقطه نظرات رفیق احمد زاده برخاسته اند، تا آن جا که ارج گذاری ی رفقای اولیه ی سازمان نسبت به نظرات رفیق احمد زاده (اساس تئوریک جنبش مسلحانه دانستن " مبارزه ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک) (۱) را نادرست تلقی نموده اند، برخورد و تعمق در نظرات رفقا جزنی و احمد زاده بیش از پیش اهمیت کسب کرده است. شک نیست که همواره تئوری در عرصه مبارزه حیات می گیرد و زمینه اجتماعی می یابد، از این رو امروز که به گفته ی رفقا تئوری های رفیق احمد زاده از پراتیک مبارزاتی سازمان خارج می گردد و نظرات رفیق جزنی جایگزین آن می شود، برخورد به این دو نقطه نظر بر خورد به دو تئوری صرف نیست، برخورد به تئوری هائی است که در پراتیک مشخص زمینه اجتماعی یافته و در قالب عمده ترین سازمان جنبش یعنی سازمان ما عرضه می شود. از این رو نه تنها در مقابل ما که سال ها با اعتقاد و ایمان به درستی نظرات سازمان در درون آن مبارزه کرده ایم، وظیفه ی تعمق و بررسی مجدد این نقطه نظرات قرار می گیرد، بلکه کلیه ی پوینده گان صدیق انقلاب برای این که بتوانند به نحو کاملاً مسئول در خدمت آرمان های طبقه کارگر ایران قرار گیرند، باید این وظیفه را در مقابل خویش قرار دهند.

هر چند از برداشت های رفقا و همچنین از نوشته های خود رفیق جزنی، اظهار نظرهای تعصب آمیز سر بر آورده که به حیثیت انقلابی رفیق احمد زاده لطمه وارد می آورد، و اگر چه برای پایان بخشیدن به این گونه اظهار نظرها، ضروری است به برداشت های رفقای خودمان برخورد شود، لیکن آن چه در درجه اول در مقابل ما قرار دارد، پرداختن به اصل موضوع است. از این رو بعدها سعی می کنیم به " ۱۹ بهمن " شماره ۴ و ۷ برخورد نمائیم و به این موضوع ها نیز اشاره کنیم.

از آن جا که رفقا و همچنین رفیق جزنی اساس انتقادات خود را به نظرات رفیق احمد زاده به تحلیل رفیق از شرایط عینی ی انقلاب و اعتقاد وی به وجود این شرایط در ایران قرار داده اند، ما نیز مطلب خود را از همین جا شروع می کنیم.

لازم به تذکر است که برخورد رفیق جزنی در این مورد به صورت برخوردی جدی و همه جانبه با مسئله نیست. رفیق با نقل به قول خود " فرمولی " از لنین، ادعای رفیق احمد زاده را در مورد وجود شرایط عینی ی انقلاب در ایران، رد می نماید. بدون آن که دلایل " م . م . ا . ت . " را در این مورد که قسمت عمده کتاب را تشکیل می دهد، مورد توجه قرار دهد. رفیق جزنی آن طور با مسئله برخورد می کند که گوئی تمام " انحرافات " از عدم آگاهی به فرمول لنین و یا از بی توجهی نسبت به آن ناشی شده است و نه تنها خود احمد زاده به این فرمول آگاهی نداشته، یا به آن بی توجه بوده است، بلکه به مدت سه سال (۳ و ۲) تمام رفقای سازمان و همین طور اکثریت قریب به اتفاق اپوزیسیون ایران نیز چنان بوده اند (اعم از مخالفین و موافقین مشی مسلحانه). این موضوع عجیبی است ولی عجیب تر از

آن برخورد کسانی است که سال‌ها به وجود شرایط عینی‌ی انقلاب تأکید کرده و چه بسا در مقام پاسخ‌گوئی به خزعبلات حزب توده و دیگران از آن دفاع می‌نموده‌اند. این افراد که اینک با اعلام مواضع جدید سازمان تسخیر شده، مخالف نظریات گذشته خود گشته‌اند، حتا به خویشتن نیز نمی‌توانند پاسخ دهند که به چه دلیل درست بعد از اعلام مواضع سازمان به نظریات رفیق جزئی " پی " بردند. در حقیقت غیر از این نیست که این افراد یا گرفتار اپورتونیزم‌اند یا لیبرالیزم. یا به هر سو که نسیم آید خم می‌شوند و یا بی‌قیدی، آنان را از هر گونه تفکری بازداشته‌است. مسلماً حساب آن دسته از رفقای که در گذشته توجه لازم را به مسئله مورد بحث چه در نوشته رفیق احمد زاده و چه در نوشته‌های لنین نداشته‌اند جداست. البته در این جا بحث ما بررسی‌ی نحوه‌ی برخوردهای گوناگون نیست. بلکه هدف عطف توجه رفقا به این موضوع است که آیا مسئولیت انقلابی‌ی ما که عمده‌ترین سازمان جنبش کمونیستی بوده و از احترام انقلابی برخورداریم، ما را مجاز می‌دارد که این چنین ساده‌اندیشانه به مسایل جنبش برخورد نمائیم و آیا اصولاً عدم آگاهی نسبت به فقدان یا وجود شرایط عینی‌ی انقلاب چه تأثیری در پراتیک اجتماعی‌ی ما در حال حاضر و یا در آینده می‌تواند بگذارد؟ و چرا نمی‌توانیم به سهولت از کنار این موضوع بگذریم.

ما نتوانستیم به فرمولی که رفیق جزئی از جلد ۲۹ صفحه ۲۱۴ آثار لنین در کتاب خود نقل نموده و با استناد به آن وجود شرایط عینی‌ی انقلاب را در ایران نفی می‌نماید، دسترسی پیدا کنیم ولی نتوانستیم مطلب مشابه آن را از کلیات لنین جلد ۲۱ در بیاوریم. همچنین مطلبی که لنین در کتاب " چپ روی، بیماری کودکانه " مطرح می‌سازد، کاملاً در حول موضوع مورد نظر است.

شاید تعجب آور باشد اگر بگوئیم هیچ کدام از این گفته‌های لنین، آن برداشتی را که رفیق جزئی از جلد ۲۹ لنین بیان می‌کند، به دست نمی‌دهد (نقل قول‌ها در آخر مطلب آورده خواهد شد). بی‌شک کاوش در فرمول‌ها و مقایسه این فرمول با آن فرمول‌گرهی از کار نخواهد گشود. اصولاً انقلابیون گفته‌های داهیانه رهبران انقلاب پرولتاریائی را نه تنها باید با توجه به شرایط مشخص تاریخی و اقتصادی - اجتماعی مورد نظر قراردهند، بلکه اساساً نه خود فرمول‌ها را بلکه روح زنده این سخنان را که بی‌ارتباط به درک شرایط مشخص طرح آن‌ها نیستند، باید مورد تعمق قرار دهند و این چیزی است که متأسفانه رفیق جزئی در برخورد به این فرمول آن را مورد غفلت قرار می‌دهد.

مارکسیست‌ها در تحلیل کلیه‌ی زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ... جامعه، اساساً بر بنیادی‌ترین تضادها که تعیین‌کننده‌ی چگونگی‌ی حرکت کلیه‌ی پدیده‌های متفاوت و در عین حال مربوط به هم آن جامعه است، قرار می‌دهند. این نحوه برخورد به جامعه و پدیده‌های درون آن که با دیدی ماتریالیستی و با روش دیالکتیکی صورت می‌گیرد، مارکسیست‌ها را از غیر مارکسیست‌ها جدا می‌سازد. از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی، تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی اساس حرکت یک

جامعه به شمار می رود. کلیه ی پدیده های گوناگون در جوامع مختلف، میزان رشد یا عقب مانده گی، تکنیک پائین یا بالا بودن سطح فرهنگ، فلسفه و علوم دیگر و از همه مهم تر شدت و ضعف مبارزه ی طبقاتی همه گی معلول رشد این تضاد می باشند، در عین حال که خود در رشد آن تأثیر می گذارند.

اگر سیستم معینی مثل سرمایه داری را در نظر بگیریم و بخواهیم از دیدگاه فوق کیفیت مبارزه ی طبقاتی را در آن، مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دید که در دوران شکوفائی این سیستم، مبارزه ی پرولتاریا و اقشار زحمتکش دیگر با بورژوازی در سطح نازلی سیر می کند. به تدریج که سیستم پیشرفت می کند یا به زبان دیگر هنگامی که تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی به تدریج رشد می نماید، انعکاس رشد این تضاد زیربنائی در روینا موجب تشدید مبارزه طبقاتی می گردد.

" پرولتاریا مراحل گوناگون رشد و تکامل را می پیماید، مبارزه اش بر ضد بورژوازی موازی با زنده گی اش آغاز می گردد". " در ابتدا کارگران یک کارخانه فرد فرد مبارزه می کنند. بعدها کارگران یک کارخانه و آن گاه کارگران یک رشته از صنایع در یک ناحیه بر ضد فلان بورژوائی که آنان را مستقیماً استثمار می نماید، آغاز مبارزه می نمایند". " در نتیجه ی ترقی صنایع نه تنها تعداد پرولتاریا افزایش می یابد بلکه پرولتاریا به صورت توده بزرگی گرد آمده نیرویش فزونی می گیرد. این نیرو را بهتر حس می کند به نسبتی که استعمال ماشین به طور روزافزونی اختلاف کار را از میان می برد و تقریباً مزد کار همه را به طور مساوی تا میزان نازلی سقوط می دهد، به همان نسبت مصالح و شرایط زندگی پرولتاریا نیز بیش از پیش همانند و یکسان می شود. کارگران در آغاز کار بر ضد بورژوازی دست به ائتلاف می زنند (اتحادیه های کارگری) و برای دفاع از مزد و نیروی کار خود مشترکاً عمل می نمایند و حتا جمعیت های دائمی تشکیل می دهند تا در صورت تصادم های احتمالی بتوانند وسائل معیشت خویش را تأمین کنند. در برخی نقاط مبارزه جنبه شورش به خود می گیرد. گاه کارگران پیروز می شوند ولی این پیروزی ها، گذرنده است. نتیجه ی واقعی ی مبارزه ی آنان کامیابی بلاواسطه ی آنان نیست، بلکه اتحاد کارگران است، که همواره در حال نضج است. رشد مداوم وسایل ارتباط که محصول صنایع بزرگ است، کارگران نواحی ی گوناگون را به یکدیگر مربوط می سازد و در این امر به وی مساعدت می نماید. تنها این رابطه لازم است، تا تمام کانون های مبارزه ی محلی را که در همه جا دارای یک خصلت واحد است، به صورت یک مبارزه ی طبقاتی و ملی متمرکز سازد. هر مبارزه ی طبقاتی هم خود یک مبارزه ی سیاسی است ". نقل از مانیفست حزب کمونیست صفحات ۶۱، ۶۸، ۷۰ و ۷۱ _ تأکیدها همه جا از ماست .

همان طور که مشاهده می کنیم مارکس و انگلس در این اثر درخشان خود، رشد مبارزه ی طبقاتی را در سیستم سرمایه داری و به طور کلی قانون تکامل اجتماعی را که در آخرین تحلیل وابسته به تغییرات زیربنائی است، آشکار می سازند. ما از این نظر نقل قول های فوق را ذکر نمودیم که نشان دهیم

نه تنها روند مبارزه ی پرولتاریا از دوره های حسیضی گذشته و کم کم رشد و گسترش یافته و به دوران اوج گیری رسیده است، بلکه این مبارزات متناظر با رشد و گسترش صنعت به طور کلی ثمره تغییراتی بوده است که در ساخت زیربنائی جامعه صورت می گیرد. مسلماً با نگرشی دیالکتیکی این تغییرات، این رشد تدریجی تضادها چه در زیربنا، بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، و چه در روبنا، بین پرولتاریا و بورژوازی، مسیر یک نواخت را تا ابدیت نمی پیماید. بلاخره آن لحظه ی دیالکتیکی ی جهش فرا می رسد و قانون مسلم تبدیل تغییرات کمی به کیفی در این جا نیز صحت خود را اثبات می کند. قبل از این که به تشریح چگونگی ی این تبدیل به پردازیم لازم می بینیم کمی در این جا مکث نمائیم و بینیم مبارزه ی طبقاتی ی پرولتاریا و پیشاهنگ انقلابیش چه پروسه ای را در این مرحله از سر می گذراند و پیشاهنگ در هر مرحله ی تاریخی چه وظایفی را بر دوش دارد.

انگلس در کتاب " تکامل سوسیالیزم از تخیل تا علم " به طور کلی به وجود آمدن سوسیالیزم علمی را چنین بیان می کند، " محتوای سوسیالیزم جدید در درجه اول محصول بینشی است که در یک سو بر پایه تضادهای طبقاتی حاکم در جامعه ی امروز، تضاد بین صاحبان تولید و آن ها که فاقد همه چیزند، یعنی میان سرمایه دارن و مزدوران و از سوی دیگر بر پایه هرج و مرج حاکم بر تولید قرار دارد. ولی از نظر شکل تئوریک در آغاز، به عنوان ادامه ی تکامل یافته و به ظاهر منطقی ی آن اصولی به نظر می آید که روشن فکران بزرگ قرن هیجدهم فرانسه مطرح کردند ... " . او در این کتاب با تشریح زندگی ی سه اتوپیست بزرگ قرن هیجدهم، سن سیمون، فوریه و آون که در مرحله ی معینی از تاریخ رشد سرمایه داری پدید آمدند، بیان می دارد که چرا این سه تن با وجودی که تمام عمر خود را در خدمت طبقه ی کارگر و فقیرترین توده های زحمت کش صرف می کردند ولی هرگز قادر به تدوین تئوری علمی نگشتند. انگلس مؤکداً خاطر نشان می سازد " چگونه سطح نازل تولید سرمایه داری و وضع طبقاتی نابالغ، تئوری های ناپخته را ایجاب می کرد. " بنابراین اتفاقی نبود که برجسته ترین دانشمندان و آموزگاران پرولتاریای جهان مارکس و انگلس پا به عرصه نهادند و با تدوین تئوری های انقلابی به رسالت تاریخی ی خویش به عنوان پیشگامان پرولتاریا با نبوغی بی نظیر جواب دادند. در این مرحله ی تاریخی کلیه ی فعالیت های مارکس و انگلس از فعالیت های روزنامه نگاری تا تدوین تئوری های انقلابی و یا تشکیل اولین " اتحادیه ی کمونیست ها " آئینه تمام نمائی از وظایف و چگونگی عملکرد پیشاهنگ انقلابی را به دست می دهد. این دوره هر چند مرحله ابتدائی ی تکوین سرمایه داری نیست ولی به هر حال مرحله ایست که هنوز نیروهای مولده در تطابق با مناسبات تولیدی قرار دارند و مبارزه ی طبقاتی به اوج شدت خود نرسیده است .

وظیفه ی پیشاهنگ در این دوره، کوشش در جهت ارتقاء آگاهی سیاسی توده ها، سازماندهی آنان در اتحادیه های کارگری، موسسات مختلف و ارگان های سیاسی، آماده کردن آن ها برای نبرد قطعی، هر

چند که هنوز فاصله بسیاری با آن دارند، می باشد. به دیگر سخن عمده ترین وظیفه پیشاهنگ پرولتری در این دوره ایجاد زمینه سازی تربیت و بسیج کارگران و کمک به رشد مبارزات خود به خودی آنان است. با توجه به این امر که جهت اساسی تلاش های پیشاهنگ همواره آماده سازی ی کارگران جهت نبرد قطعی برای تحقق بخشیدن به انقلابی است که پرولتاریا باید سیستم کهنه را از اساس دگرگون کرده و جامعه ی نوین سوسیالیستی را بنا نماید. از همین روست که کمونیست ها همواره سعی می کنند از همان ابتدا تشکیلات مستقل خود را بنا نهند. تاریخ گذشته نشان می دهد که در این دوره چگونه با یاری روشنفکران انقلابی، اتحادیه های کارگری نضج می گیرند، مطبوعات مختلف که هر یک به نحوی منعکس کننده منافع طبقاتی ی مختلف است پا به عرصه می گذارند و آنچه را که مارکس و انگلس در پاسخ به ضرورت های تاریخی به عالم بشریت عرضه می دارند: کاپیتال، آنتی دورینگ، مبارزه ی طبقاتی در فرانسه، فویر باخ و پایان فلسفه ی کلاسیک آلمان و ... ، عالم را دگرگون می نمایند و نبرد عظیم اندیشه در پهنه جهان بینی ی ایدئولوژی های طبقات متخاصم در وسعتی گسترده در می گیرد. احزاب سوسیالیست پا به عرصه می گذارند، اتحادیه ی کمونیست ها پدید می آید و بدین ترتیب پرولتاریا امکان می یابد به سلاح ایدئولوژیک خود مجهز شده و با تشکل در ارگان های خاص، خود را برای انجام رسالت عظیم تاریخی ی نابودی طبقات استثمارگر و محو هرگونه استثمار انسان از انسان، هر چه بیشتر آماده نماید. لنین خصوصیات این دوره را به طور کلی چنین توصیف می کند " در باختر انقلاب های بورژوازی به پایان رسیده است . خاور زمین هنوز بدان قدم نگذاشته است . باختر به مرحله تدارک " مسالمت آمیز " تغییرات آتی گام می گذارد. احزاب سوسیالیستی که در پایه سوسیالیستی هستند، همه جا تأسیس می شوند و طرز استفاده از پارلمانتاریسم بورژوازی، طرز ایجاد مطبوعات روزانه، موسسات تربیتی، اتحادیه های کارگری و شرکت های تعاونی ی خود را می آموزند . " – سه منبع و سه جزء مارکسیسم – .

در این دوره اپورتونیسیم خود را به دو شکل متمایز می کند. به علت عمده گی ی مبارزات " مسالمت آمیز " اپورتونیسیم راست در آن غرق می شود. قادر به درک جهت عمده و هدف نهائی ی این مبارزات نبوده و با جبن و ترس صلح اجتماعی، یعنی صلح با برده داران، چشم پوشی از مبارزه طبقاتی و غیره را تبلیغ می کند. در آستانه انقلاب ۱۹۰۵ روسیه این جماعت ترقی یافته و در شرایط جدید در پی طلب خواست هائی که " وعده ی نتایج محسوس می دهد " مشغول " به همان مبارزه ی اقتصادی جنبه ی سیاسی دادن " می شوند. ولی اپورتونیسیم چپ که همواره ازدر دیگر وارد صحنه می شود در این جا نیز با ابراز مخالفت سرسختانه با شیوه های رفرمیستی ی اپورتونیسیم راست، ماسک انقلابی به خود زده و به آن جا میرسد که منکر هرگونه مبارزات " مسالمت آمیز " می گردد و دوره تدارک نیروها برای نبردهای عظیم را به معنی ی چشم پوشی از این مبارزات تعبیر می کند. از همین جاست که

آوانتوریسم پا به میدان میگذارد. تأثیر این ماتریال فکری در شرایط دیگر، در شرایط روسیه، سوسیال رولوسیونرها را به وجود می آورد که ظاهراً با تکامل نظریات پیشینیان سعی می کنند با ترور برگزیده گان حکومت به جنبش " خمود " کارگری روحی تازه دمیده و " برای تهییج " نهضت کارگری به آن یک " تکان قوی " بدهند. در شرایطی که جنبش کارگری از آن چنان رشد و گسترشی برخوردار است که در حقیقت خود این جنبش، روشنفکران انقلابی را تهییج نموده و تکان سختی بر آن ها وارد می سازد.

بدین ترتیب اگر به بررسی ی خود در زمینه ی نمودارهای سیاسی آن دوره تاریخی جامعه ی سرمایه داری که هنوز تغییرات کمی در زیربنا به تغییرات کیفی تبدیل نشده است، با تعمق و غور بیشتری ادامه دهیم با اعتراف دیگر باره به مقام پر ارج مارکسیسم به عنوان یگانه کلید کشف قوانین تکامل جامعه، در خواهیم یافت که نه تنها پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا خود محصول دوره معینی از تکامل تاریخ است، حتا اسلوب های انقلابی ئی را هم که او جهت تحقق به آرمان های والای پرولتاریا در دوره های معین به کار می گیرد، در ارتباط کاملاً دیالکتیکی با ضرورت های مادی جامعه و در آخرین تحلیل بر اساس رشد بنیادی ترین تضاد جامعه (نیروهای مولده با مناسبات تولیدی) قرار دارد. در شرایطی که رشد تضاد نیروهای مولده با مناسبات تولیدی هنوز به حد نهائی خود نرسیده و در درون مناسبات موجود، نیروهای مولده میدان رشد و گسترش دارند و از این رو گذر به جامعه سوسیالیستی امکان پذیر نیست. آن چه در دستور روز انقلابیون قرار دارد، تدارک انقلاب و نه خود انقلاب است. از همین جاست که در می یابیم چرا اسلوب های آوانتوریست ها در تاریخ محکوم به شکست بود و چرا این جماعت که شکیبائی ی کار آرام سیاسی در بین طبقه و شکیبائی ی کار تدارک انقلاب را با استفاده از کلیه ی امکانات علنی و غیر علنی ئی که وجودشان را دیالکتیک خود شرایط تاریخی ی موجود ایجاب می کرد، نداشتند. از شکیبائی ی پرولتری بسیار فاصله گرفتند و تجلی ماجراجویی ی خرده بورژوائی شدند. بنابراین در مرحله ی تدارک انقلاب که وجه مشخصه ی آن تطابق نیروهای مولده با مناسبات تولیدی و از این رو فقدان شرایط عینی ی انقلاب است همواره کار با شکیبائی ی پرولتری یعنی به کاربرد روش های " مسالمت آمیز " مبارزه و نه روش های تند انقلابی است . به یک معنا وظیفه انقلابیون در این دوره تدارک انقلاب و نه آغاز انقلاب است . (۴)

همان طور که نشان دادیم این حکم بر بنیان ضرورت های مادی ی تاریخی است. نه پیش دارد و نه پس . نه دانائی نبوغین پیشاهنگ و نه حماسه های قهرمانانه او هیچ یک قادر به آفرینش شرایط عینی نخواهند بود و مبارزه ی مسلحانه ی پیشاهنگ در این مرحله معنائی جز خودکشی سیاسی ندارد. چرا که قادر نیست تضادهای نابالغ توده ها را به مبارزه بکشد . بنابراین اگر در جامعه ای نیروهای مولده با مناسبات تولیدی در تطابق بوده و شرایط عینی ی انقلاب آماده نباشد، پیشاهنگ نه تنها نباید مبارزه ی مسلحانه را محور تمام اشکال مبارزاتی قرار دهد، بلکه اصولاً مجاز نیست دست به سلاح

ببرد. حتا اساساً حق دعوت توده ها به سرنگونی ی رژیم را ندارد و شعار سرنگونی ی رژیم نمی تواند در برنامه کار او قرار گیرد. (۵) این آن چیزی است که تجربیات تاریخی مهر تأیید بر آن می کوبند. بنابراین می بینیم مبارزه ی مسلحانه ی ما با انکار شرایط عینی ی انقلاب مفهوم درستی نمی تواند داشته باشد.

آیا در شرایط فرضی ی فقدان شرایط عینی ی انقلاب با توجه به باری که این مقوله تاریخی با خود حمل می کند و بارها در آثار مارکس و انگلس مورد بحث قرار گرفته (۶) و رفیق احمد زارده نیز در تحلیل های خود همین موضوع را مد نظر دارد، کدام عامل روینائی می تواند دلیل و توجیه گر عمل مسلحانه ی پیشاهنگ که طی آن صدها تن از بهترین و انقلابی ترین فرزندان خلق به شهادت می رسند باشد. رفیق جزنی خیلی ساده، گوئی که با مسئله پیش پا افتاده ای سروکار دارد، می گوید " برای آغاز مبارزه ی مسلحانه احیاج به وجود شرایط عینی ی انقلاب نیست ". چرا نیست ؟ رفیق با چه دلایلی وجود آن را غیر لازم می شمارد ؟ اگر رفیق احمد زاده که تمامی ی پایه ی تحلیل خود را روی آن قرار می دهد مرتکب اشتباه شده است، اشتباه اش کجاست و کدام دید غلط غیر مارکسیستی مبنای تحلیل او واقع گشته است ؟ رفیق جزنی هیچ پاسخی برای این سوالات ندارد و تنها اتکاء رفیق به همان فرمول لنین می باشد.

آیا وجود دیکتاتوری، حتا خشن ترین و ارتجاعی ترین نوع آن، به خودی خود کافیتست که انقلابیون دست به مبارزه ی مسلحانه بزنند ؟ بگذریم از این که بدون وجود شرایط عینی ی انقلاب چنین دیکتاتوری ئی حتا قابل تصور هم نیست . رفیق جزنی خود در کتاب " مسایل جنبش ضد استعماری و آزادی بخش خلق ایران " در مقابل نظر حزب توده می گوید که " در شرایط کنونی ی ایران با توجه به فقدان دموکراسی تنها راه موجود در مقابل نهضت، راه قهرآمیز است ولی ... " ، بعد از برخورد به این نظریات به درستی می گوید " ... بگذریم از این اشتباه فاحش که اساس انتخاب راه قهرآمیز یا مسالمت آمیز را ناشی از وجود یا عدم دموکراسی بدانیم، فقدان دموکراسی به خودی خود تعیین کننده خط مشی قهرآمیز نیست. " صفحات ۳۴ و ۳۵

اگر سخنان رفیق جزنی را در نوشته جات اخیرش تأیید کنیم و بگوئیم " شرایط عینی ی انقلاب فراهم نیست، تضادهای طبقاتی از عمق کافی برخوردار نیستند، علت رکود سیاسی ی توده ها در گذشته و فقدان جنبش های خود به خودی ی وسیع ناشی از نابالغ بودن تضادهای آن هاست، اولاً چنان چه تضادها رشد کرده بودند، خشن ترین دیکتاتورها هم قادر به سرکوب مبارزات توده ها نمی بود. حال اگر این اصل را بپذیریم که توده ها طبق قانونمندی های تاریخی بر حسب شدت و ضعف تضادهای طبقاتی ی خود و متناسب با این تضادها به مبارزاتی از سطح پائین تا بالا دست خواهند زد. اگر این را نیز قبول داشته باشیم که فداکاری و دانائی ی پیشاهنگ هر چقدر هم که عظیم باشد، موجد تضادهای طبقاتی نمی

تواند باشد و تنها به میزان محدودی رشد آن‌ها را تسریع خواهد کرد و با توجه به این که رفیق جزنی از یک طرف می‌گوید دیکتاتوری نمی‌تواند به خودی خود تعیین‌کننده راه قهرآمیز باشد (۷) و از طرفی دیگر می‌گوید فقدان جنبش‌های خود به خودی و وسیع همواره ناشی از نابالغ بودن تضادهای آن‌هاست و شرایط عینی‌ی انقلاب فراهم نیست. آیا با این وضع عجیب نیست که ما دست به مبارزه‌ی مسلحانه بزنیم؟ ساده‌تر بگوئیم آیا این ناشکیبائی‌ی غیر پرولتری نخواهد بود که در شرایط عدم رشد تضادها توقع فعال شدن آن‌ها و روی‌آوری‌ی توده‌ها را به مبارزه داشته باشیم. مگر نه این است که ما باید پا به پای رشد تضادهای طبقاتی و متناسب با حرکت توده‌ها گام برداریم. در شرایطی که تضادهای توده‌ها هنوز به چنان درجه‌ای از رشد نرسیده است که دست به جنبش‌های خود به خودی‌ی وسیع بزنند، آیا ما با دست‌یازیدن به سلاح نه یک قدم بلکه صد قدم از توده‌ها جلو نیافتاده‌ایم؟! آیا سلاح دره‌ی عظیمی را بین ما و توده‌ها ایجاد نمی‌کند؟ توده‌ای که هنوز تضادهایش به چنان درجه‌ای رشد نکرده است که آماده مبارزه‌ی اقتصادی باشد، به چه علت نباید به انقلابیون سلاح به دست به عنوان دن کیشوت‌های بیگانه ننگرد؟ و اگر حسن تفاهم نشان دهد در نهایت به تحسین از جانبازی‌ها و قهرمانی‌های او اکتفا نکند؟ آیا در چنین صورتی حق با اپورتونیست‌های کوتاه‌بین و مغرض نیست که مبارزه‌ی مسلحانه‌ی ما را جدا از توده نام می‌دهند؟ آیا با انکار و یا ندیده‌انگاشتن همین شرایط عینی‌ی انقلاب در کشور ما نیست که اپورتونیست‌ها با تأکید بر این اصل درست – دیکتاتوری نمی‌تواند قانون عام تاریخی را تغییر دهد، تنها شرایط مبارزه‌ی انقلابیون را دشوار می‌سازد – می‌کوشند ما را انقلابیون گریز پا از شرایط دشوار معرفی کنند و جنبش مسلحانه‌ی ایران را بی‌اعتبار سازند؟ به این قسمت دوباره باز خواهیم گشت تا با شکافتن این موضوع در آثار رفیق جزنی و برشمردن تناقضات موجود در این آثار که وی به علت عدم ارزیابی‌ی درست خود از شرایط عینی‌ی انقلاب در ایران دچار آن می‌شود، نشان دهیم چرا رفیق احمدزاده، بر خلاف ادعای غیر صریح رفیق جزنی، درکی بسیار عمیق هم از انقلاب به طور کلی و هم مبارزه‌ی مسلحانه‌ی ایران داشته است.

"شرایط عینی ی انقلاب، موقعیت یا وضع انقلابی"

اگر مطالب خود را از صفحات پیشین در مورد چگونگی ی روند تضادهای زیربنائی ی جامعه دنبال نمائیم به این جا رسیده بودیم که تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در یک جامعه (به طور مثال جامعه ی سرمایه داری) نمی تواند تا ابد به رشد تدریجی خود ادامه بدهد. به دیگر سخن تطابق و همگونی ی این اضداد که همواره گذرا و نسبی می باشد به مرحله تلاشی و اختلال در همبستگی و تطابق می رسد و در پروسه تغییر کیفی قرار می گیرد. هنگامی که این مرحله در روند رشد اساسی ترین تضاد جامعه آغاز شد، رشد علم و صنعت و همراه با آن افزایش تولیدی به حدی می رسد که بوجود آمدن جامعه ی سوسیالیستی کاملاً امکان پذیر می گردد. یعنی دیگر جامعه ی سرمایه داری با مناسبات تولیدی مختص به خود قادر نیست رشد نیروهای مولده، رشد صنعت و علم، افزایش تولید و ... و رشد انعکاسات روبنائی ناشی از این رشد زیربنا را تضمین نموده و شکوفا سازد. مناسبات تولیدی خود به زنجیری دست و پا گیر برای نیروهای مولده تبدیل شده و تضاد این دو به تصادم می انجامد. بر اساس چنین پایه ایست که از این زمان به بعد دوران انقلاب های اجتماعی فرا می رسد. مارکس می گوید " نیروهای مولده ی مادی جامعه در پله ی معینی از تکامل خود با مناسبات تولیدی موجود و یا مناسبات مالکیت که فقط جنبه قضائی آن است و در داخل این مناسبات در ترقی و توسعه بوده اند، تضاد به هم میرسانند. این روابط که تا کنون یکی از صور تکامل نیروهای مولده بودند، حالا پایبندی برای آن می شوند. آن گاه دوران انقلاب اجتماعی پیش می آید. تغییرات اقتصادی کم و بیش آهسته یا سریع کلیه ی مظاهر این اجتماع عظیم را در هم می ریزند." (نقل از تاریخ مختصر حزب کمونیست " بلشویک " شوروی، صفحه ۲۰۳ _ تأکیدها از ماست).

تکیه روی جملات فوق از این روست که بار دیگر موکداً یادآور شویم، آن چه اساس فراهم شدن شرایط عینی ی انقلاب به مفهوم اساسی ترین شرط امکان نابودی ی سیستم کهن و دخول در سیستم جدید است همانا "تغییرات اقتصادی ی کم و بیش آهسته یا سریعی است که کلیه ی مظاهر این اجتماع عظیم را در هم می ریزند". در هم ریختن " کلیه ی مظاهر این اجتماع عظیم " انبوه تحولات را در زمینه های قضائی، سیاسی، فرهنگی ... به دنبال داشته و موجی از مبارزات توده ها و اعتلای ایده های انقلابی و غیره را سبب می شود و در چنین شرایط از نظر عینی آماده ای برای انقلاب مسلماً پیشاهنگ خود و اسلوب هایش نیز از طوفان این تحولات به دور نمانده و تغییر خواهند یافت. واضح

است که در این مرحله، دیگر عمده ترین فعالیت های پیشاهنگ ارتقاء آگاهی ی سیاسی ی طبقه و ... نمی تواند باشد. چرا که او فرصت و امکان این کار را در مدت طولانی ی فقدان شرایط عینی ی انقلاب انجام داده و اینک به طور نسبی طبقه کارگر را در ارگان های سیاسی و مبارزاتی و در حزب انقلابی بسیج نموده است. آن چه باید در دستور کار پیشاهنگ در این مرحله قرار بگیرد، متقاعد ساختن توده ها و دعوت آن ها برای تسخیر قدرت سیاسی و تحقق انقلاب است. تسریع شرایطی است که بشکله بشکله باروت توده ها منفجر گردد تا تضادی که مدتی مصنوعاً بر پا نگه داشته شده بود، متلاشی شده و انقلاب را همه گان و به قول لنین آقای " استرووه " هم به رسمیت بشناسند. (۸)

مارکس پس از تشریح علل و چگونگی رسیدن دوران انقلاب های اجتماعی توجه ما را به دیالکتیک تحولات این دوران معطوف می دارد. " طی بررسی این گونه تحولات لازم است همیشه تحولی را که در شرایط تولید اقتصادی به وجود می آید و با علوم طبیعی تطبیق می کند، از تحولات قضائی، سیاسی، مذهبی، ابداعی یا فلسفی و خلاصه از کلیه ی صور ایدئولوژی که انسان ها این اختلاف را در دایره آن درک نموده و با آن در پیکارند، تمیز داد " (نقل از تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی، تأکیدها از ماست). اولین نکته ای که در این جا لازم به تأکید می باشد این است که فرا رسیدن دوران انقلاب های اجتماعی، به وجود آمدن شرایط عینی برای این نوع انقلاب ها را تحولات قضائی، سیاسی، مذهبی خبر نمی دهند. بلکه این تحولات در انطباق با علوم طبیعی قرار دارند و تنها با توجه به تغییرات اقتصادی باید به آن پی برد. به عبارت دیگر از روی تحولات قضائی و سیاسی ... نمی توان و نباید فرا رسیدن شرایط عینی ی انقلاب و دوران انقلاب های اجتماعی را تشخیص داد و به قول مارکس " همان طور که راجع به شخص منفردی نمی توان بر حسب نظری که راجع به خودش دارد، قضاوت نمود. همان طور هم نمی توان در باره ی چنین دوره تحولی نیز از روی فهم و شعور آن دوره قضاوت کرد ". دومین نکته لازم به تأکید این است که فرا رسیدن دوران انقلاب به معنی درک آن از طرف توده ها و اقدام به حرکات بی سابقه و از جان گذشته گی جهت محو نظام حاکم نیست یا به سخن دیگر هنوز فراهم شدن شرایط عینی ی انقلاب برای تحقق آن کافی نیست. اگر به ژرفنای ماتریالیسم دیالکتیک نهفته در جملات مارکس توجه کافی مبذول داریم، خواهیم دید که اصولاً تحول در شرایط تولید اقتصادی ی جامعه پایه و اساس تحولات روبنائی ی جامعه است، ولی این تحول به یک باره و به صورت ایستا صورت نمی گیرد. یا به عبارت دیگر اقتصاد در عین حال که پایه و اساس روبنا و موجد آن است ولی تنها عامل تأثیربخش در رشد و تکامل روبنا نیست. هر تغییری در هر یک از مظاهر جامعه لاجرم تأثیر در دیگری خواهد داشت. آن مظهر تأثیرگیرنده خود به درجه ای بالاتر از قبل در آن دیگری تأثیر خواهد کرد. به این ترتیب از امواج این حرکت دیالکتیکی، طوفانی پدید می آید که سیستم اقتصادی ی جامعه همراه با کلیه ی مظاهر کهنه و پوسیده ی مربوط به آن را در هم می کوبد. انگلس می گوید " وضع اقتصادی

پایه است ولی عناصر مختلف روبنا، شکل های سیاسی ی مبارزه ی طبقاتی و نتایج آن یعنی – نهادهائی که توسط طبقات پیروز بعد از یک جنگ موفق و غیره بنا می شود، شکل های قضائی و حتا انعکاس تمام این مبارزات بالفعل در مغز شرکت کنندگان، تئوری های سیاسی، قضائی، فلسفی، نظریات دینی و انکشاف بیشتر آن ها به سیستم های جزمی – نیز اثر خود را بر مسیر مبارزات تاریخی باقی می گذارند و در بسیاری موارد در تعیین شکل آن ها نقش غالب را ایفا می کند . این عناصر همه روی یکدیگر اثر می گذارند و از میان این انبوه بی پایان تصادمات (یعنی اشیاء و حوادثی که ارتباط درونی ی آن ها آنقدر بعید و یا اثباتشان چنان غیر ممکن است که می توانیم آن ها را غیر موجود یا قابل چشم پوشی بدانیم) حرکت اقتصادی بلاخره ضرورت خود را اثبات می کند و اگر جز این می بود به کار گرفتن این تئوری در هر دورانی از تاریخ آسان تر از حل یک معادله ی درجه یک می شد " (نقل از نامه انگلس به جوزف بلوک، ۳۱ سپتامبر ۱۸۹۰) . به این ترتیب ما در این جا به آنچه که بعد از تحول در شرایط تولید اقتصادی ی جامعه به نحو قابل رویت روی می دهد و به بحث ما مربوط است نظری اجمالی می افکنیم .

همان طور که می دانیم آنتاگونیسم موجود در ساخت زیربنائی در درجه ی نخست موجب اختلال در امر تولید و مصرف می شود . (۹) مکانیسم عملکرد این اختلال، که ایجاد تورم و بیکاری در جامعه می نماید، از طرفی مبارزات توده را گسترش می بخشد و از طرف دیگر تضادهای درونی ی طبقه ی حاکمه را رشد می دهد . از طرفی طبقه حاکم برای گریز از عواقب رشد این تضاد، آن را به صورت فشار و اختناق (یعنی فشار همه جانبه ی اقتصادی و سیاسی) روی توده ها سرشکن می کند و از طرف دیگر این سرشکنی، مبارزات عظیم توده ها را باعث شده که خود به سرافرازی آن ها بدل می شود و سرافرازی خود نقش موثری در تشدید تضادهای درون طبقات حاکمه بازی می کند و خود این مکانیسم در ارتباط با خویشتن امواجی از ایده های جدید خلق می کند. محفل ها، گروه ها و سازمان ها، جمعیت های سیاسی – صنفی و غیره با اهداف و محتواهای نوین تکوین یافته و یا اشکال دیگری به خود می گیرند . ایده های جدید، مبارزات توده ها را شکل می دهند و آن ها را در سازمان های وسیع سیاسی که خود محصول شکل یافته ی این مبارزات اند، بسیج می کند تا این بار سازمان های سیاسی خود " ایده های جدید " را که دیگر همان ایده های قبلی نیست و ایده های جدیدتری است در وجود توده ها به حرکت مادی ی تاریخ بدل سازند، تا ایده های انقلابی توده ها را فرا گیرند . توده ها به حرکات تاریخی دست بزنند و ایده ها، آنان را چنان منقلب سازند که مرگ را تحقیر کنند و حاضر به از جان گذشته گی گردند و اینک که مکانیسم بحران در آن سوی دیگر در جانب طبقه ی حاکمه تضادهای درونی آنان را تشدید کرده و آخرین تدبیرها را بی رنگ ساخته است دیگر نه پائینی ها می خواهند و نه بالائی ها می توانند . موقعیت کاملاً دگرگون شده است، وضع کاملاً انقلابی است . (۱۰)

روینا از هر نظر شکاف برداشته، تاب مقاومت را از دست داده و دچار ضعف گردیده است. مردم خودشان به توسط نماینده گان طبقات و گروه های گوناگون به ساختن روینای جدیدی برای خود پرداخته اند. در لحظه ی معینی از تکامل بیهوده بودن روینای قدیمی بر همه گان معلوم می شود " (لنین، دو تاکتیک سوسیال دموکراسی، تکیه از ماست). شاید بی مناسبت نباشد که در این مورد روی کلمات تأکید شده ی فوق مکث نمائیم و بار دیگر خاطر نشان سازیم که " لحظه ی معینی از تکامل" بار سنگینی را با خود حمل می نماید. این بار از دو عامل زیربنائی و روینائی تشکیل یافته. تحول در اقتصاد، تغییرات در سیاست، فرهنگ و ... را خبر داده و تغییرات در سیاست و فرهنگ و ... آن را (عدم تطابق نیروهای مولده با مناسبات تولیدی) روینا با زیرینا، ایده های کهنه قدیمی با ایده های جدید را به صور مختلف بر همه گان معلوم ساخته است. بنابراین نه تنها بیهوده شدن روینای قدیمی، حتا علم و معرفت به آن نیز ضروری است تا آن لحظه ی معین مفهوم گردد و از این روست که لنین می گوید: " بدون تغییر عقاید اکثریت، انقلاب ممکن نیست " (چپ روی، صفحه ۷۵۸ آثار منتخبه). اگر همواره تحول در پدیده ها احتیاج به دو شرط لازم و کافی دارد، اگر تخم مرغ بدون حرارت به جوجه تبدیل نخواهد شد و دانه در زمین بدون آب گیاه به بار نخواهد آورد، برای انقلاب نیز - هم برای وقوع و هم برای پیروزی اش - این دو شرط ضروریست.

برای وقوع آن تنها تغییرات در زمینه های اقتصادی (زیربنائی) کافی نیست، بلکه تحول در کلیه ی زمینه های روینائی نیز لازم است. این تحولات تا بدان جا پیش می روند که بحران عمومی هم استثمار شونده و هم استثمار کننده را در بر می گیرد و موقعیتی می رسد که توده ها نمی خواهند و حکومت نمی تواند (موقعیت انقلابی). برای پیروزی انقلاب نیز نه تنها وجود بحران عمومی که همه را در بر می گیرد یعنی موقعیت انقلابی شرط اساسی و الزام آوری است، بلکه بدون آماده گی توده ها برای مبارزه و فداکاری در استقرار سیستم جدید و بدون یک حزب انقلابی که قادر به رهبری صحیح و همه جانبه ی توده ها باشد (شرط ذهنی)، پیروزی انقلاب غیر ممکن است. به این ترتیب می توانیم بگوئیم شرط عینی یا لازم برای پیروزی ی انقلاب رسیدن موقعیت انقلابی است و شرط ذهنی یا شرط کافی برای آن وجود حزب انقلابی با برنامه های صحیح و توده هائی که با از خود گذشته گی مبارزه می نمایند، است. از این روست که لنین همواره تأکید می کرد که وضع انقلابی به خودی خود راه به انقلاب نخواهد برد. چرا که برای هر تحولی همواره دو شرط لازم است، نه یک شرط. می بینیم چه تفاوت زیادی است بین مفهوم " شرایط عینی ی انقلاب " و " موقعیت انقلابی ". در حالی که بلوغ " شرایط عینی ی انقلاب " موقعیت انقلابی است ولی موقعیت انقلابی همان " شرایط عینی ی انقلاب " نیست. آیا تعمق در خود فرمول لنین، در یکایک کلماتی که او در تعریف این موقعیت به کار می گیرد، کافی نبود تا رفیق جزنی و رفقای هم نظرش را به تشخیص این دو رهنمون گردد؟ در نقل قولی که

جزنی از لنین می آورد، می خوانیم " طبقات زحمت کش باید زیر فشار قرار گیرند و فعالیت توده ها افزایش یابد . توده ها که در حالت مسالمت جویانه قرار گرفته بودند، در دوره طولانی بر اثر عوامل محیطی و فشار دستگاه حاکمه به سوی اقدام تاریخی ی بی سابقه رانده می شوند . " بایدی که در این جمله لنین به کار رفته، کدام بایدی است ؟ این همان بایدی است که بعد از، از سر گذراندن دیالکتیک تکامل (اختلال در امر تولید و مصرف و ...) به صورت جبر فشار بر توده ها درآمده است و توده ها را که با مبارزات رو به رشد و گسترش شان در حال مسالمت جویانه (نه در حالت خمود و رکود بلکه شکل مبارزه شان مسالمت جویانه بود) قرار داشتند در دوره طولانی در اثر عوامل محیطی (محفل ها، گروه ها، سازمان های سیاسی، ایده های جدید و جدیدتر و ...) به سوی اقدام تاریخی ی بی سابقه رانده است . فکر می کنیم موضوع، دیگر کاملاً روشن است . فرمول لنین برای تعیین موقعیت انقلابی، واقعیت آشکار و غنای مارکسیستی ی خود را بر ما گشوده است . این جاست که واضح می شود چگونه کاربرد فرمول و نه روح زنده و خلاق آن، ما را به کجراه خواهد کشاند . چگونه ایجاد سر در گمی خواهد کرد، چگونه لیبرالیسم را دامن خواهد زد و کار را به آن جا خواهد کشاند که انقلابی ی کبیری چون جزنی مفهوم روشنی را که احمد زاده از " شرایط عینی ی انقلاب " بیان می کند جایگزین مفهومی که لنین از این عبارت برای پیروزی انقلاب در نظر دارد، بنماید و آن را چنین نادرست تفسیر کند که " کافیست ما با جانبازی و فداکاری ی خود به رژیم حمله کنیم تا مردم پشت سر ما قرار گیرند " (۱۹ بهمن شماره ۳ صفحه ۴۳، تکیه از ماست) و کار را به آن جا خواهد کشاند _ البته موقعی که با تعصب نیز توأم گردد _ که رفقای ما بی هیچ گونه زحمت در درک " م . م . ا . ت . " به دنبال سخن رفیق جزنی جلوی " شرایط عینی " پرانتزی باز کنند و بنویسند " یعنی توده ها آماده گی این را دارند که به ندای پیشتاز مسلح پاسخ مثبت دهند " به معنی این که فوری مسلح شوند . (پیام دانشجو شماره ۳)

"لنینیسم، مارکسیسم دوران امپریالیسم و عصر دیکتاتوری ی پرولتاریاست"

قبل از این که ارزیابی ی نادرست رفیق جزنی را از شرایط عینی ی انقلاب مورد بررسی ی مشخص قرار دهیم، لازم می بینیم کمی روی این حقیقت مکث نمائیم که چرا لنینیسم، مارکسیسم دوران امپریالیسم و عصر دیکتاتوری ی پرولتاریاست ؟ شکی نیست که انقلاب کبیر سوسیالیستی ی شوروی و انقلابات دیگری که بعداً بر پایه ی آموزش های لنین صورت گرفت، غنای عظیم این آموزش ها را آشکار نمودند و از نظر تئوریک نیز اصول اساسی لنینیسم، بارها و بارها از طرف انقلابیون مورد تأکید قرار گرفته است . لذا آن چه در این جا مورد نظر ماست، اشاره و تأکید به بعضی اصول عام آن است که در ارتباط مشخص با بحث ما قرار دارند .

می دانیم وارد شدن سرمایه داری به مرحله ی امپریالیسم، آن را از شکوفائی به دوره ی احتضار انداخت . شکوفائی ی دوران سرمایه داری به این معنی است که نیروهای مولده در درون این سیستم امکان رشد و گسترش دارند و هنوز مناسبات تولیدی به سدی برای رشد نیروهای مولده تبدیل نشده است . صنعت، تکنیک و علوم نسبتاً ارگانیک انکشاف می یابند و جامعه سریعاً در حال رشد می باشد و هنوز بورژوازی، با کفایت به نیازهای اقتصادی و اجتماعی ی جامعه پاسخ می گوید . در این مرحله هر چند بحران های متناوب عارضه ی این سیستم، گاه گاهی بساط جامعه را در هم ریخته و به خانه خرابی ی یک قشر و ثروتمندتر شدن قشر دیگر آهنگی سریع تر بخشیده، توده های زحمت کش را در زیر فشار بیشتری قرار می دهد و در کل تجزیه ی طبقاتی را به دنبال دارد ولی این بحران ها به آن مرحله نرسیده اند که در پی خود بحران های عظیم اجتماعی و سیاسی ایجاد نمایند . در دوران امپریالیسم که سرمایه داری به بالاترین مرحله ی رشد خود و در عین حال وارد گنبد گمی می گردد، سطح بالای رشد تکنیک، فزونی تولید و لزوم انکشاف هر چه بیشتر نیروهای مولده استقرار جامعه ی سوسیالیستی را هم ممکن و هم اجتناب ناپذیر می سازد. ولی مناسبات سرمایه داری همچون سدی در مقابل این ضرورت تاریخی قرار گرفته و از رشد سریع تکنیک و ... جلوگیری می کند . در کتاب اصول لنینیسم، استالین عمدتاً از سه تضاد مهم، که با رشد سرمایه داری به مرحله ی امپریالیسم آن را به دوران احتضار و طفیلی گری انداخته است، اسم می برد . " ۱- تضاد کار و سرمایه در کشورهای متروپل که با پیدایش تراست ها، سندیکاها ی انحصاری، بانک ها و الیگارش ی مالی آن را به غایت رشد خود رسانده است . ۲- تضاد

بین دسته جات مختلف مالی و دول امپریالیستی ، ضمن مبارزه برای به دست آوردن سرچشمه های مواد خام و خاک دیگران (امروز علاوه بر آن، مکیدن ارزش های اضافی از طریق به نوعی " صنعتی کردن " این کشورهای وابسته) . ۳- تضاد بین یک مشت ملل حکمفرمای " متمدن " و صدها میلیون نفر از اهالی ی مستعمراتی و غیر مستقل دنیا . "

استالین با تأکید و شکافتن این تضادها و تشریح نظریات لنین در مورد امپریالیسم، که دیگر سیستم خاص یک کشور نبوده بلکه یک سیستم جهانی است، نشان می دهد که چگونه امپریالیسم مسئله ی انقلاب پرولتاریائی را به مسئله ی عملی و برنامه روز تبدیل کرده است . چگونه مرکز انقلاب از کشورهایی که نیروهای مولده بیشتر از همه در آن جا رشد یافته اند به کشورهایی منتقل شده که با وجود عقب مانده گی ی اقتصادی ایشان معهاذا گره گاه تضادهای امپریالیستی و تضاد های درونی ی جامعه ی خود می باشند . بدین ترتیب او با تأکید بر آموزش های لنین نشان می دهد که با ورود سرمایه داری به مرحله ی امپریالیسم، دوران انقلاب های پرولتری آغاز شده است . " امپریالیسم آستانه انقلاب سوسیالیستی است " . استالین می گوید: " سابقاً معمول بود در باب وجود یا عدم وجود شرایط عینی ی انقلاب پرولتاریائی در کشورهای جداگانه یا دقیق تر بگوئیم در فلان با بهمان کشور مترقی گفتگو شود ولی حالا این نظریه دیگر غیر کافی است . اکنون لازم است در باب وجود شرایط عینی ی انقلاب در تمام سیستم اقتصاد امپریالیستی ی جهانی به شکل یک مجموعه ی واحدی صحبت نمود و ضمناً باید گفت هر گاه این سیستم به طور کلی و یا به عبارت صحیح تر چون که این سیستم به طور کلی برای انقلاب رسیده و آماده شده است، وجود بعضی از ممالک در زمره این سیستم که ترقی صنعتی شان کم است نمی تواند مانع غیر قابل رفعی در راه انقلاب بشود." (راجع به اصول لنینسم صفحه ۳۱ چاپ پکن، تأکید از ماست) . این جملات به روشنی نشان می دهد که اصولاً طرح مسئله ی عملی ی انقلاب با گذشته فرق نموده است . نفوذ امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه و استثمار شدید خلق های این جوامع که به معنی ی تشدید تضادهای درونی آن ها و تعدیل تضادهای جوامع متروپل است، تأثیراتی که امپریالیسم در روند رشد زیربنائی ی جوامع تحت سلطه به جای می گذارد و آن را از مسیر طبیعی ی رشد خارج نموده و قشریندی های جدیدی به وجود می آورد، تأثیر تضادهای امپریالیست ها با یکدیگر و سرشکنی ی بحران های امپریالیستی به روی خلق های تحت ستم و ... ، این جوامع را به نسبت های مختلف برای انقلاب آماده می سازد . با این حال رسیدن شرایط عینی ی انقلاب در سیستم امپریالیستی به معنی ی در آستانه ی انفجار قرار گرفتن همه ی جوامع به یکسان و در یک زمان نیست . انقلاب در آن جوامعی زودتر از همه به وجود خواهد آمد که ضعیف ترین حلقه های زنجیر امپریالیستی را تشکیل می دهند . در سال های ۱۹۰۰ روسیه اولین کشوری بود که شرایط عینی ی انقلاب بیش از جوامع دیگر در آن جا رشد کرده بود . این موضوع در کتاب " راجع به اصول لنینسم" به طور کامل مورد

بحث قرار گرفته و نشان داده شده که چرا روسیه در آن زمان گره گاه تضادهای امپریالیستی به شمار می رفت . بنابراین برای تبیین رشد شرایط عینی ی انقلاب در جامعه ی معینی، باید چگونگی شدت و حدت تضادهای درونی ی آن جامعه را که در ارتباط مستقیم با انعکاس تضادهای امپریالیستی قرار دارد در نظر گرفت .

اولین بار لنین با تعلیم خلاق از آموزش های مارکس و انگلس در مورد انقلاب مداوم و بسط و عمیق تر نمودن آن تعلیمات، ثابت نمود که پرولتاریا می تواند رهبری ی انقلاب بورژوا – دموکراتیک را به عهده گرفته و به کمک دهقانان و خرده بورژوازی ی شهر، آن انقلاب را به ثمر برساند و با انقلاب مداوم رهبری ی پرولتاریا را به دیکتاتوری ی پرولتاریا تبدیل کند . یا می توان گفت در مرحله ی اول یک انقلاب سیاسی انجام بدهد. یعنی انقلابی که با وجود انتقال قدرت به دست پرولتاریا و متفقین اش، روابط تولیدی ی سرمایه داری در جامعه باقی می ماند تا زمانی که انقلاب به مرحله ی سوسیالیستی وارد شود . در انجام این انقلاب سیاسی، پیشاهنگ پرولتاریا دارای نقش برجسته ای است .

در شرایط سیستم جهانی ی امپریالیسم، در زمانی که شرایط برای انقلاب پرولتری به طور کلی رسیده است، پیشاهنگ بیش از هر زمان دیگر می تواند و باید نقش خطیر خود را در آماده سازی توده ها برای انجام موفقیت آمیز انقلاب بازی نماید . اگر در یک انقلاب اجتماعی رشد عوامل زیربنائی نقش درجه ی اول را بازی می کند – در جایی که این نقش بازی شده است – نقش پیشاهنگ در تسریع رسیدن لحظه ی انقلاب و کسب پیروزی، برجستگی ی خاص و نقش بسیار با اهمیتی پیدا می کند . مسلماً ما قصد انکار تعیین کننده بودن عوامل زیربنائی در آخرین تحلیل را نداریم و یا معتقد نیستیم که فراهم بودن شرایط عینی ی انقلاب به معنی ی آماده گی ی تمام شرایط لازم و کافی برای انجام موفقیت آمیز انقلاب است و همه چیز بستگی به انقلابیون دارد . نه، همه چیز بستگی به انقلابیون ندارد ولی آن چیزی که در دوران امپریالیسم، در عصر دیکتاتوری ی پرولتاریا وابسته به تأثیر انقلابیون می باشد بسیار خطیرتر، بسیار سنگین تر از مرحله ی ماقبل این دوران است . باید بدانیم که اتفاقی نبود که اکونومیست ها در روسیه بارها و بارها لنین و رفقاییش را به غلو در نقش عنصر آگاه متهم می نمودند و عبارت هائی، چون " اقتصاد تعیین کننده است " ، " اقتصاد مقدم بر سیاست است " ، که مسائلی درست ولی کلی اند را بدون توجه به زمان و مکان مطرح می نمودند و نظریات لنین را ایده آلیستی تلقی می کردند . اتفاقی نبود که یک دوره از مبارزه ی ایدئولوژیک لنین صرف مبارزه با اکونومیست ها و اثبات نقش مهم سازمان انقلابیون حرفه ای و اثبات نقش حزب پیشاهنگ، شکل و کیفیتی که این حزب بنا به اقتضای شرایط و وظایف خاص به خود بگیرد، می شود .

در روسیه در دوران اولیه ی رشد امپریالیسم و فراهم شدن شرایط عینی ی انقلاب در آن جا، وظایفی که بلشویک ها به عنوان پیشاهنگان انقلاب بر دوش می کشیدند از هر لحاظ بسیار متفاوت تر

از نقشی بود که در دوره ی قبلی انقلابیون پرولتری در غرب به عهده داشتند. در این دوره مسئله سرنگونی ی حکومت در دستور کار قرار می گیرد و توده ها برای انجام این وظیفه متشکل می گردند. (۱۱) با این حال تا زمانی که " تمام طبقه و توده های وسیع خط مشی پشتیبانی از پشاهنگ یا لاقط خط مشی بی طرفی ی خیر اندیشانه ای را در پیش نگرفته اند " پشاهنگ مجاز به تعرض مسلحانه و آغاز قیام برای تسخیر قدرت سیاسی نیست و پیروزی موقعی تضمین است که شرایط درست و کاملاً همه جانبه در نظر گرفته شده و لحظه ی قیام کاملاً متناسب انتخاب شده باشد . می بینیم در روسیه مرحله ی تدارک انقلاب از ویژه گی های خاصی برخوردار است . اگر در آن جا کار مرحله ی تدارک توأم با دعوت توده جهت سرنگونی ی تزاریسم انجام می شود و هنوز شرایط به گونه ایست که تا آماده گی ی کامل و صد در صد موقعیت انقلابی، تعرض مسلحانه مجاز نیست و اگر مسئله ی قیام یک روز پس و پیش مطرح شود فاجعه به بار می آورد، همه ی این ها منطبق بر ویژه گی های دورانی است که امپریالیسم در آن قرار دارد .

ولی امپریالیسم، مثل هر پدیده ی دیگری، ایستا نبود . رشد می کرد، کیفیت نوینی می یافت و گره های جدید و حلقه های ضعیف تری در کشورهای تحت سلطه به وجود آورده، تکوین انقلاب های ظفرنمونی را در آن کشورها باعث می شد، مثل انقلاب چین، ویتنام و کوبا . البته این بدان معنا نیست که در عرصه ی جهان تنها کشورهای خاصی موقعیت ویژه ای داشته و از موهبت پیروزی برخوردار بودند. موهبت پیروزی به کشور ما کمتر از چین و ویتنام ارزانی نشده بود. اگر در چین بعد از سال ها مبارزه و تلاش، منطقه ی " ینان " آزاد می شود در این جا مناطق گسترده و حساسی چون آذربایجان و کردستان آزادی ی خود را اعلام می کنند . آن چه اساساً موجب پیروزی این جوامع گشت، نقش خلاق و انقلابی ئی بود که پشاهنگان بازی نمودند . آنان شرایط مشخص کشور خود را در رابطه با سیستم امپریالیستی و مرحله ای که این سیستم از سر می گذراند باز شناخته و استراتژی ی خود را بر مبنای تحلیل مشخص از شرایط مشخص قرار دادند . در چین الگو برداری از انقلاب روسیه با شدت تمام کوبیده شد . در شهر در انتظار پشتیبانی ی مسقیم طبقه ی کارگر و توده های وسیع ماندن، تا آن گاه که عقب مانده ترین توده ها نیز نظر خیراندیشانه ای نسبت به پشاهنگ پیدا نمایند و آن وقت دست به قیام مسلحانه زده شود عملاً اپورتونیسم راست از آب در آمد که در خدمت هیچ کس جز بورژوازی نمی توانست قرار گیرد . مبارزه ی مسلحانه آغاز شد و مرکز مبارزه ی انقلابی را در روستاها اعلام نمود . مرحله ی تدارک انقلاب با مبارزه ی مسلحانه ی طولانی _ در واقع این مبارزه ی مسلحانه ی طولانی، خود آغاز قیام در چین بود _ عجین شد . حال نه تنها می بایست در جهت ارتقاء آگاهی ی سیاسی ی توده ها و رشد مبارزات خود به خودی ی آنان کوشید بلکه می بایست آنان را جهت سرنگونی ی حکومت بسیج و آماده نمود و در ضمن همه ی این ها را نیز می بایستی در حین عمل مسلحانه انجام داد .

رفیق احمد زاده دقیقاً در رابطه با ویژه گی ی مرحله ی تدارک انقلاب در چین است که می گوید: " آیا کسی هست که بگوید توده های وسیع چین از پیش دارای آگاهی ی انقلابی بودند و به ضرورت مبارزه ی مسلحانه و صحت این تاکتیک پی برده بودند ؟ " جالب توجه است که اگر شرایط مساعد تکوین و رشد حزب کمونیست در چین، به او امکان داد مدت ها این وظیفه را از طریق غیر مسلحانه انجام دهد، در ویتنام حزب مجبور بود از همان ابتدا وظایف مرحله ی تدارک را با تعرض مسلحانه در هم آمیزد . چنان که می دانیم بارزترین خصوصیت کمونیست های ویتنامی این است که می توانستند با تشخیص دقیق و ماهرانه ی موقعیت های متفاوت، وظایف این مرحله ی در آمیخته با مرحله ی بعدی را با خلاقیت انجام دهند .

در تجربیات این انقلابات چه نکات اساسی ئی نهفته است . آیا این گفته ی احمد زاده که "عصر لنین نتوانست تصویری از آغاز قیام داشته باشد، چرا که تصویری از جنگ چریکی ی طولانی نداشت"، انکار اصول عام لنینیسم است ؟ اگر چنین است، انقلاب چین و ویتنام را چگونه می توان توجیه کرد ؟! واقعیت این است که اگر آغاز این انقلاب ها در متد و حتا در قانونمندی ی مسیری که پیموده اند با انقلاب روسیه متفاوت است، ولی هیچ یک نافی این امر که انقلاب در شرایط موقعیت انقلابی ممکن و پیروز خواهد شد، نمی باشند . در حقیقت خود این انقلاب ها درست با وجود چنین موقعیت هائی، هر چند نارس بود و ویژه گی ی خود را داشت، به وجود آمدند . اگر در روسیه تعرض مسلحانه (قیام) موقعی آغاز می شود که در اثر بحران عمومی، توده ها به حرکات بی سابقه ی تاریخی دست می زنند و تضادهای درونی ی طبقه ی حاکمه در نقطه ی اوج خود است، در چین و ویتنام شرایط لازم برای این تعرض موقعی است که بحران های دامنگیر سیستم سرمایه داری، امپریالیست ها را به جنگ با یکدیگر کشانده و در اثر سرشکنی این بحران ها به روی خلق های این کشورها، آنان را با توجه به سنت مبارزاتی و پیشاهنگان انقلابی به سوی مقاومت و مبارزه ای وسیع رانده و در جانب ارتجاع نیز حربه های قوی تری را برای مقابله با جنبش ایجاب کرده است . بنابراین موقعیت انقلابی ناکامل و یا به دیگر سخن شرایط لازم برای تعرض مسلحانه، پیشاهنگان چینی و ویتنامی را به ضرورت آغاز قیام که فرم و محتوای آن با قیام ناگهانی ی روسیه متفاوت است واقف می سازد . " لودوان " در مورد انقلاب جنوب ویتنام در کتاب " مسائل اساسی و تکالیف اصلی " صفحه ی ۶۲ چنین می گوید: " هنگامی که حکومت دست نشانده در جنوب کشور ما مجبور شد که وحشیانه ترین موازین فاشیستی را علیه مردم اتخاذ کند این به معنی ی آن بود که در عرصه ی سیاسی شکست خورده است و وضع انقلابی در حال کامل شدن بوده و انقلاب می توانست شروع شود و در حقیقت شروع هم شد " . مسئله ای که مجدداً باید مورد تأکید قرار گیرد این است که در شرایط انقلاب چین و ویتنام وظایف مرحله ی تدارک انقلاب به هیچ وجه فراموش نمی شود و نمی تواند نیز فراموش شود . بدون ارتقاء سطح آگاهی ی توده ها، بدون استفاده از

کلیه ی شیوه های مبارزاتی، بدون استفاده از کلیه ی امکانات قانونی و غیر قانونی برای انجام این امر و رشد روحیه ی مبارزاتی ی توده ها و بدون بسیج و سازماندهی ی توده ها هیچ انقلابی نمی تواند پیروز شود . بدون توده ها انقلاب مفهومی به خود نمی گیرد . مسئله تنها این است که در این جوامع وظایف دو مرحله در هم می آمیزند . این مسئله در دوره های بعدی ی رشد امپریالیسم با توجه به تأثیرات این رشد در جوامع تحت سلطه به صورت بارزتری خود را نشان می دهد . اگر در ویتنام نمی توان مرحله ی تدارک انقلاب را از مرحله ی آغاز انقلاب با خطی مشخص جدا نمود، اگر در آن جا حزبی که شوراهای " نکه تینه " را تشکیل می داد، حزبی که برای تسخیر قدرت سیاسی می جنگید و خود در جریان همین درگیری تکوین یافت و رشد نمود، در کوبا مرحله ی تدارک انقلاب از همان ابتدا قبل از این که انقلابیون فرصت تشکیل حزب را بیابند با تعرض مسلحانه توأم گشت و پیشاهنگان، سازمان انقلابی ی خود را در جریان همین تعرض مسلحانه مستحکم ساختند . درست است که شرایط ویژه ای امکان پیروزی را در مدت کوتاهی برای آنان فراهم نمود اما آغاز مبارزه ی مسلحانه به عنوان اصلی ترین راه کسب پیروزی ناشی از شرایط ویژه نبود . با کار آرام سیاسی، شرایط ویژه هر چه بود، پیروزی به بار نمی آورد .

واقعیت این است که بعد از جنگ جهانی ی دوم، امپریالیسم وارد دوران جدیدی از بحران های خود شده است . رشد بی سابقه ی تکنیک، کشفیات گوناگون علمی و ...، بارآوری ی تولید را به مقیاس عظیمی گسترش داده است و درست در زمانی که امپریالیست ها احتیاج هر چه بیشتری به بازار پیدا نموده اند، کشورهای تحت سلطه ای چون ویتنام، کوبا و ... آزادی ی خود را اعلام داشته و از مدار بازارهای امپریالیستی خارج گشته اند . به این ترتیب با تهدید قسمت بزرگی از بازارهای امپریالیستی توسط کشورهای سوسیالیستی، در شرایطی که امپریالیست ها از براه انداختن جنگ های خونین با یکدیگر اجتناب می ورزند، امپریالیسم در بحران های بزرگ و مداوم گرفتار آمده است . او دیوانه وار می کوشد نفوذ خود را بیش از پیش در کشورهای تحت سلطه افزایش دهد تا شاید از بحران خلاصی یابد . ولی حاصل این نفوذ بیشتر، چیزی جز کشاندن بحران های خود در قلب دورافتاده ترین نقاط این جوامع ندارد، در عین حال که این امر خود رشد جنبش های آزادی خواهی را شدت و گسترش می بخشد . به راستی که سرمایه داری گورکن خویش را در بطن خویش می پروراند .

سرشکنی ی بحران های اخیر امپریالیستی به روی توده های جوامع تحت سلطه و تأثیری که رشد امپریالیسم در روند تکاملی ی این جوامع به جا می گذاشت، نمی توانست در پایان موجب تشدید نارضایتی ی شدید در بین توده ها نشود و حلقه های ضعیف تر را در زنجیر امپریالیستی در آستانه ی انفجارهای انقلابی قرار ندهد . از همین رو حکومت های مرتجع نیز نمی توانستند با همان شیوه های گذشته نقش بازدارنده ی خود را در تاریخ ایفا کنند . ارگان سیادت طبقاتی برای این که عملاً مورد تهاجم قرار نگیرد مجبور شد به خاطر حفظ " نظم " چهره ی خشن خود را بدون ماسک در مقابل توده

ها به نمایش بگذارد . مسلماً این چهره بستگی به شرایط و ویژه گی های هر کشوری شکل های متفاوت به خود می گیرد و درجه ی ملایمت یا خشونت شان فرق می کند . ولی به هر حال شیوه ی اساسی ی مقابله ی این سیادت طبقاتی با جنبش خلق، دیگر تشکیل اتحادیه های زرد و استخدام کشیش " گاپون "ها نمی توانست باشد . لذا سرنیزه ی سرکوب پلیس و ارتش آماده شد تا هر جا لازم آید عمل کند . واضح است در چنین فضائی مبارزه نیز اشکال نوینی به خود می گیرد و روند رشد آن دیگر نمی تواند از پروسه های اعتصابات اقتصادی، تظاهرات سیاسی و سپس قیام مسلحانه ی رهبری شده بگذرد . این مبارزه در اشکال خود به خودی یا به صورت کم دامنه و پراکنده و یا به صورت تظاهرات قهرآمیز و انفجارهای تند خشم طبقاتی به وقوع می پیوندد .

شدت یافتن تضاد خلق ها با امپریالیسم و شرایطی که با توجه به کیفیت این تضاد در بسیاری از جوامع تحت سلطه و به عنوان نمونه در کشور ما ایجاد شده است، اگر موقعیت انقلابی نامیده نشود (که با تعریف لنینی ی آن نمی تواند نیز نامیده شود) شرایطی است که مبارزه ی مسلحانه را نه تنها از نظر استراتژیک بلکه از نظر تاکتیک نیز در برنامه ی کار انقلابیون قرار می دهد . بیهوده نبود که لنین از قول کائوتسکی گفت " بحران های آینده اشکال نوینی از مبارزه را به دنبال خواهد آورد که در شرایط کنونی نمی توان آن را پیش بینی کرد " نقل از جنگ پارتیزانی صفحه ۱). و همچنین در جزوه ی برنامه جنگی ی انقلاب پرولتاریائی گفت " امروز بورژوازی ی امپریالیست نه تنها کلیه ی مردم بلکه جوانان را نیز نظامی می کند، فردا شاید به نظامی کردن زنان نیز اقدام نماید. ما باید در این باره بگوئیم چه بهتر، هر چه سریع تر به پیش ! هر قدر این عمل سریع تر باشد به همان نسبت نیز قیام مسلحانه بر ضد سرمایه داری نزدیک تر می گردد " .

مسلماً در دستور قرار گرفتن مبارزه ی مسلحانه نمی تواند در تمام جوامع یک شکل و یک مضمون داشته باشد . در جوامعی مثل جامعه ی ما از همان اول وظیفه ی افشاگری های همه جانبه و ایجاد سازمان انقلابیون حرفه ای که در ابتدا مطرح است، عمدتاً با اتکاء بر تاکتیک مسلحانه صورت می گیرد . ولی این درست نیست که انقلابیون جوامع دیگر با هر اوضاع و احوالی این چنین کنند و اگر شرایط خاصی امکان کار سیاسی ی صرف را هر چند برای مدت کوتاهی به آن ها دهد، از این موقعیت استفاده نمایند . با توجه به اوضاع و احوال اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و سنت های مبارزاتی و ... ، که در کشورهای مختلف ویژه گی های خاص خود را دارد، احتمال دارد شرایط ویژه ای - مثلاً وجود شبه دموکراسی - موجب شود که برای یک دوره انقلابیون عمدتاً از طریق تاکتیک های غیر مسلحانه وظایف اولیه ی خود را انجام دهند . با توجه به این که امکان تغییر دوره های آرامش و تبدیل آن به دوره های انفجار، تغییر شبه دموکراسی ها به دیکتاتوری های نظامی که در مرحله ی کنونی سریع می باشد، مبارزه ی مسلحانه همواره در دستور قرار دارد و از این رو حتا در دوره هایی که از تاکتیک

مسلحانه استفاده نمی شود به دلیل ضرورت و اهمیت کاربرد این تاکتیک در موقعیت هائی که کاملاً قابل پیش بینی است، تدارک تکنیکی و تعلیماتی آن فراموش نمی گردد .

" فقدان شرایط عینی ی انقلاب از دیدگاه رفیق جزنی "

ما در صفحات قبل خاطر نشان شدیم که چگونه رفیق جزنی مفهوم شرایط عینی ی انقلاب را به مفهوم موقعیت انقلابی در نظر می گیرد . به نظر می رسد بدین ترتیب اختلاف در حد سوء تفاهم در افاده معانی دو عبارت فوق الذکر است، ولی این طور نیست . به قول خود جزنی " اگر مسئله بر سر اختلاف در فهم شرایط عینی ی انقلاب بود "، مطلب در همین جا خاتمه می یافت . باز به قول او " متأسفانه امروز نحوه ی برخورد با شرایط عینی، اساس یک تلقی ی نادرست از مبارزه ی مسلحانه شده است . " و ما اضافه می کنیم، اساس یک تلقی ی نادرست از شرایط اقتصادی _ اجتماعی ی جامعه ی ما، امپریالیسم و دولت نیز شده است .

به اعتقاد جزنی شرایط عینی ی انقلاب در کشور ما آماده نیست (به مفهوم واقعی ی این عبارت، نه شرایط لازم برای پیروزی ی انقلاب) . یعنی ما هنوز در دوران انقلاب به سر نمی بریم و حل مسئله ی انقلاب در دستور کار ما قرار ندارد . البته این دید رفیق، خود قابل بررسی است ولی مسئله ای در این بررسی ایجاد اشکال می کند و آن کاربرد کلماتی از طرف رفیق بدون توجه به مفهوم واقعی ی آنان و عدم رعایت قیودی است که به هر حال به هر کلمه و عبارتی بسته شده است. مثلاً کاربرد عبارات ؛ ثبات دستگاه حاکمه، تمرکز قدرت و شیوه ی اعمال حاکمیت که این هر سه معانی ی خاص خود را داشته و مفهوم خاصی را القاء می کنند، ولی رفیق هر سه این عبارت ها را به معنی ی اعمال دیکتاتوری به کار می برد . یا کاربرد " عوامل عینی " و " عوامل ذهنی " گاه به مفهوم شرایط عینی و ذهنی و گاه به مفهوم عامل های مادی . و همین طور در مورد حالت رکود و خمود توده ها که با این که مفهومی غیر از آن که رفیق احمد زاده بیان می کند ارائه می دهد . معهاذا با همین مفهوم، کتاب " م . م . ا . ت . " را به نقد می کشد .

ما در این نوشته می‌کوشیم عمدتاً به دید رفیق از موقعیت اقتصادی - اجتماعی ی جامعه برخورد نمائیم . البته این برخورد به طور بسیار مختصر نکاتی را در بر خواهد گرفت که مستقیماً در ارتباط با مسئله ی مورد نظر است . ۱- نو شدن سیستم در دوران امپریالیسم چگونه نو شدنی است و مفهوم شکوفائی در سیستم سرمایه داری ۲- دوران رکود یا رکود مبارزات ۳- دیکتاتوری ی رژیم شاه به دلیل لاینحل ماندن تضادهای سیستم و نه به دلیل حل تضادهای درونی ی دستگاه حاکمه .

۱- " مفهوم نو شدن سیستم "

اصولاً پرسیدنی است که بحث وجود یا عدم وجود شرایط عینی ی انقلاب چرا به وجود آمده است؟! اگر مبداء طرح موضوع را از کتاب " م . م . ا . ت . " در نظر بگیریم ، در آن جا این بحث اساساً در ارتباط با حزب توده که رفرم را عقب نشینی ی رژیم در مقابل توده ها تلقی نموده و معتقد به عقب افتادن لحظه ی مبارزه ی قطعی بود مطرح شده است . به طور کلی این بحث تماماً در ارتباط مستقیم با برداشت ها و تفسیرهای مربوط به علل و نتایج رفرم های اخیر ایران است . قبل از این رفرم ها هیچ کس شکی نداشت که جامعه ی ما در دوران انقلاب به سر می برد . شدت تضادهای خلق با ضد خلق امر مسلمی بود . کسی در آماده گی ی خلق برای به دوش کشیدن بار مبارزه ی ضد امپریالیستی و ضد فئودالی تردید نمی کرد و به طور کلی همه به وجود شرایط عینی ی انقلاب قبل از رفرم ها اذعان داشتند . این جاست جان کلام که باید پرسیده شود بعد از رفرم ها، بعد از انقلاب سفید شاهانه چه تغییری در بهبود زندگی ی خلق، کدام تعدیل در تضادهای او با ضد خلق رخ داد که در وجود شرایط عینی ی انقلاب تردید حاصل گشته است . شاید درست بود آن شعار "اصلاحات ارضی بله - دیکتاتوری شاه نه " که محتوایی جز تائید اصلاحات ارضی نداشت، هر چند ناآگاهانه از طرف عده ای از نیروهای مترقی نیز مطرح شده بود .

امروز نفی شرایط عینی ی انقلاب حتا منقد سیاسی کاری را به آن جا کشانده است که به نفی این شرایط در دوره ی قبل از رفرم نیز رسیده و بدین ترتیب او عیارغم خواست خود در صدد توجیه خیانت های حزب توده در دوران گذشته برآمده است . چیزی که حتا حزب توده تا کنون جرأت نکرده است با آن (توسل به دلایل زیربنائی) خیانت های خود را توجیه نماید . (۱۲) نفی شرایط عینی ی انقلاب از طرف جزئی نیز مستقیماً در ارتباط با تحلیل رفیق از تحولات گذشته می باشد، هر چند این تحلیل ها متفاوت از تحلیل دیگران باشد . رفیق جزئی اساساً از بین رفتن نظام فئودالی و برقراری ی سیستم

جدید را به معنی ی تعدیل تضادهای خلق با ضد خلق می داند . به اعتقاد او با برقراری ی این سیستم، " نارضائی های چشم گیر دوره ی قبل از رفرم موقتاً از بین رفت یا تعدیل پیدا کرد . برای این که نارضائی ی تعدیل یافته، مجدداً رشد کرده و به سطحی بالاتر از سطح قبلی برسد لازم بود سال های گذر طی شود " (۱۹ بهمن شماره ی ۲ صفحه ی ۱۱) . بنابراین جزئی درست در نقطه ی مقابل احمد زاده در پاسخ به این سوال که " آیا از بین رفتن یک تضاد و آمدن تضادی جدید، تغییری در تضاد اصلی ی جامعه ی ما داده یا همین تضاد را شدت و حدت بخشیده است ؟ " به آن جواب منفی می دهد . به تصور رفیق " استقرار روابط تولیدی ی جدید در عین حال به معنی ی دادن پاسخ های مناسب تری به نیازهای اقتصادی _ اجتماعی است . " (همان جا صفحه ی ۲۸) . بدین ترتیب واضح است که جزئی تحولات اخیر در جامعه ی ما را همانند تحولات جامعه ی کلاسیک فرض می نماید . چرا که در جوامع کلاسیک نیز برقراری ی سیستم سرمایه داری به معنی ی پایان دادن به تضادهای طبقاتی نیست . ولی این سیستم، تضادها را تعدیل نموده و نارضائی ها را موقتاً از بین می برد، بدان دلیل که سیستم سرمایه داری پاسخ های مناسب تری به نیازهای اقتصادی _ اجتماعی می دهد . در واقع رفیق در تحلیل های خود از تحولات اخیر ایران درست به آن مساله ای توجه نمی کند که مورد تأکید بسیار زیاد احمد زاده است، یعنی تبیین تحولات جامعه ی ما بدون در نظر گرفتن نقش امپریالیسم در آن . بدون توجه به تضاد اصلی جامعه ی ما، یعنی تضاد خلق با امپریالیسم . نتیجه ی بسیار قابل توجهی که رفیق از این گونه تحلیل به آن می رسد ارزیابی ی علل رکود و خمود جنبش های خود به خودی ی توده هاست . به زعم رفیق اگر سیستم جدید به نیازهای اقتصادی _ اجتماعی پاسخ های مناسب تری می دهد، اگر سیستم جدید نارضائی ها را موقتاً از بین برده یا تعدیل کرده است، اگر باید سال های گذر طی شود تا نارضائی ها دوباره رشد نمایند و اگر هنوز این سال های گذر طی نشده اند، پس دیگر چه انتظاری است که توده ها به حرکات خود به خودی دست بزنند. کارگران اعتصاب کنند، دهقانان و خرده بورژوازی ی شهر به اشکال مختلف ، هر چند به صورت مسالمت آمیز، اعتراض نمایند . از همین جاست که رفیق مدام تأکید می کند که ما تا انقلاب فاصله ی زیادی داریم . از همین جاست که او به هر اعتقادی که تضاد خلق با ضد خلق را در سطح شهر و روستا شدید می داند، عنوان گرایش چپ (اپورتونیزم چپ) می دهد و با اصرار خاص، نیروهای صادق جنبش را به طرد معتقدین به این نظریه تشویق می نماید .

اگر بپذیریم که سیستم " نو " تضادهای خلق را با ضد خلق تعدیل کرده و سال های گذر باید طی شود تا نارضائی ها ظاهر گردد، بلافاصله این سوال پیش می آید که ۱۵ خرداد برای چه بود؟ اگر فروکش مبارزه بعد از ۱۵ خرداد را به خاطر تحولات نو در سیستم و تعدیل نارضائی ها بدانیم، پس این چگونه تحولاتی است که از یک طرف نارضائی ها را تعدیل می نماید و از طرف دیگر رژیم خشن تری را به توده ها تحمیل می کند؟! خود رفیق بارها اذعان می دارد که این تحولات، رژیم خشن تری را به توده

ها تحمیل نمود . تا کنون در سیستم سرمایه داری، کجا دیده شده در شرایطی که مبارزات طبقاتی در حال فروکش است و تضادها در سطح نازلی سیر می کنند، دستگاه حاکمه از طریق دیکتاتوری اعمال قدرت کند ؟ به قول رفیق مومنی " مگر نه این است که احساس خطر رژیم، که خود ناشی از رشد امکانات بالقوه ی مبارزاتی و نیز رشد مبارزات انقلابی است، علت مشخص اختناق می باشد " . آیا اساساً کدامین عامل مادی و در درجه ی نخست، رژیم را مجبور به اعمال دیکتاتوری می نماید ؟ به غیر از رشد امکانات بالقوه ی مبارزاتی ی توده ها !؟

اصولاً به اعتقاد رفیق جزئی این " سال های گذر " چند سال را در بر می گیرد ؟ آیا در سال ۵۲ (تاریخ نوشتن کتاب) یعنی ۱۰ سال بعد از رفرم، هنوز این سال ها طی نشده اند که رفیق کمبود جنبش های توده ای را به دلیل نابالغ بودن تضادهای خلق با ضد خلق عنوان می کند و به طولانی بودن زمان رسیدن به انقلاب (موقعیت انقلابی) تأکید می ورزد ؟ و در صفحه ی ۲۸ از شکوفائی ی این دوران صحبت می کند، هر چند که مدت آن را به دلیل " نارسائی های عمده و انکارناپذیر سیستم " کوتاه ذکر می کند . ولی کوتاهی ی این مدت از نظر او درست مانند " سال های گذر " بسیار طولانی تر از ۱۰ سال است . به زعم رفیق در سال ۵۲ ما هنوز فاصله ی زیادی با آغاز پروسه ی شدت یافتن تضادهای خلق داریم . به زعم او در این سال ها هنوز حتا پروسه ی قطبی شدن دهقانان رشد نکرده است (همان جا صفه ی ۲۹) . این نظر رفیق را با گفته های احمد زاده مقایسه کنیم " اگر در فرانسه دو نسل می بایست می گذشت تا خرابی ی تصاعدی ی وضع زراعت و بدهکاری ی تصاعدی ی زارع محسوس گردد، در این جا حتا چند سال هم زیاد بود تا زارع خود را زیر بار سنگینی از قرض بیابد - چرا که سرمایه ها از قبل آماده بودند تا به روستا هجوم ببرند - و منافع دهقانان بر خلاف زمان ناپلئون دیگر با منافع بورژوازی، با منافع سرمایه هماهنگی ندارد بلکه با آن در تضاد است " . کدام یک از این تحلیل ها بیانگر واقعیت است ؟

مساله بر سر انکار این نیست که سیستم سرمایه داری ی وابسته نسبت به نظام فئودالی متکامل تر است . مساله بر سر انکار قانون عام و مطلق حرکت تضادها و یکسان دانستن تضادهای یک سیستم در ابتدای برقراری و بعد از آن نیست . مساله بر سر آن است که ما نمی توانیم پاسخ های مناسب تر سیستم سرمایه داری ی وابسته را نسبت به سیستم فئودالی پاسخ هائی بدانیم که قادر به تعدیل تضادهای خلق با ضد خلق و به همزیستی ی نسبی در آوردن آن ها باشد . مساله بر سر آن است که در عصر امپریالیسم، در عصر گندیده گی و در حال احتضار سرمایه داری سخنی نیز از شکوفائی نمی تواند در میان باشد . اصولاً سیستم سرمایه داری ی وابسته به کدام یک از نیازهای اقتصادی و اجتماعی ی توده ها پاسخ گفته و تحولات گذشته برای کدام طبقه و چه اقشاری از خلق، شکوفائی داشته است ؟ آیا شکوفائی ی بورژوازی ی کمپرادور و خرده بورژوازی ی وابسته به آن می تواند شکوفائی ی جامعه ی ما

شمرده شود . می دانیم که سهم کردن کارگران در سود کارخانه جات در مقابل افزایش رو به تزاید هزینه ی زندگی، دودی از دردهای این طبقه را دوا نکرده است . خرده مالک شدن دهقانان از همان آغاز با پروسه ی قطبی شدن آنان همراه بود . نیمه پرولتاریای ده که امید تصاحب زمین را به کلی از دست داده، دریه در دنبال کار از این دیار به آن دیار روان است و در مقابل فشار زندگی و محرومیت خود به عاملین این محرومیت لعنت می فرستد . خرده بورژوازی ی سنتی روز به روز با آهنگ بیشتری به سوی ورشکستگی می رود . کارمندان جزء، معلمین و مستخدمین ادارات و ...، حقوق خود را در مقابل افزایش هزینه ی زندگی تکافوی مخارج شان نمی بینند . تنها زندگی ی خرده بورژوازی ی وابسته در این سال ها روی شکوفائی به خود دیده است، در حالی که روینای خشن این سیستم او را نیز آزرده می سازد . این چگونه پاسخی به نیازهای اقتصادی- اجتماعی ی جامعه است که در سال ۴۹ قحطی سراسر بلوچستان را فرا می گیرد . دهقانان " رازلیق "، دهقانان " چیچالی خان " از برکت فشارها و اقدامات مربوط به این سیستم " نو " بدون حضور هیچ پیشاهنگی به درگیری ی مسلحانه با نیروهای سرکوب گر رژیم می پردازند . ماهی گیران شمال، دامداران مجاور جنگل های " ملی " گاه و بی گاه مورد اصابت گلوله های مدافعین این سیستم " نو " قرار می گیرند و بسیاری نمونه های دیگر در همان سال های اول بعد از فرم که بیانگر چگونگی ی نو شدن سیستم حاکم بر وطن ما و چگونگی ی پاسخ به نیازهای خلق ماست !

۲- " دوران رکود سیاسی یا رکود مبارزات "

همان طور که در اول این مبحث گفتیم رفیق جزئی معنای واقعی ی مفاهیم را همواره رعایت نمی کند . مثلاً در صفحه ی ۷ می نویسد " در موقعیت های انقلابی تحت تأثیر عوامل عینی و ذهنی، توده ها به حرکت در آمده و تهاجم خود را بر ضد نظام موجود و رژیم نماینده ی آن آغاز می کنند . " به نظر می رسد در این جا منظور رفیق از عوامل عینی و ذهنی همان شرایط بحرانی ئی است که هم استثمار شونده گان و هم استثمار کننده گان را در بر می گیرد و رسیدن موقعیت انقلابی را ممکن می گرداند . ولی رفیق در دنبال ی مطلب می نویسد " چنان چه این تهاجم به نتیجه نرسد، خواه عوامل عینی به رشد لازم نرسیده باشند، خواه کمبود عامل ذهنی مثلاً فقدان پیشاهنگ عامل شکست باشد ... "، ما ناچاریم سوال کنیم این به چه معناست که تهاجم صورت بگیرد ولی عوامل عینی به رشد لازم نرسیده باشند ؟ مگر بدون رشد لازم و کافی ی این عوامل، وجود موقعیت انقلابی قابل تصور است ؟ آیا

نرسیدن عوامل عینی به رشد لازم غیر از این معنی می دهد که هنوز تضادهای جامعه در حالت مسالمت جویانه به سر می برند، یعنی هنوز تا رسیدن به مرحله ی تصادم شدید فاصله دارند ؟ و آن وقت چگونه می توان گفت موقعیت انقلابی فرا رسیده، یعنی تضادها در آنتاگونیسم کامل هستند و توده ها به حرکات بی سابقه ی تاریخی دست زده اند؟! در کدام یک از موقعیت های انقلابی ی مورد نظر رفیق جزئی یعنی انقلاب مشروطیت سال های ۳۲ - ۳۰، انقلاب های ۶۳ - ۱۸۶۱ و ۱۹۰۵ روسیه عوامل

عینی به رشد لازم نرسیده بودند و شکست انقلاب معلول عدم رشد عوامل عینی بوده است ؟ (۱۳)

در صفحه ی ۹ (همان جا) نیز که رفیق از عوامل موثر در مدت دوره ی رکود صحبت می کند، از طرفی این موضوع را در ارتباط با جمله ی لنین در تعیین موقعیت انقلابی به کار می گیرد و از طرفی قصد برخورد به نظرات رفیق احمد زاده را در این مورد دارد . لذا مفهوم رکود، خمود و سکون معنای مشخص به خود نمی گیرد .

می دانیم آن چه که از طرح " عوامل موثر در دوره ی رکود توده ها " مورد نظر رفیق جزئی است، اساساً برخورد انتقادی به نظرات رفیق احمد زاده می باشد که معتقد بود فقدان یا رکود جنبش های خود به خودی ی توده ها ناشی از رشد ناکافی ی تضادها نیست و به طور کلی حالت خمود و سکون توده ها، دلایل روینائی دارد که اعمال دیکتاتوری اساس آن را تشکیل می دهد . ببینیم مسائلی که رفیق جزئی در این جا مطرح می سازد چگونه به نظرات احمد زاده ارتباط دارد . او برای تعیین عوامل موثر در دوره ی رکود توده ها از جمله ی لنین در تعیین موقعیت انقلابی کمک می گیرد . هم در تعیین موقعیت انقلابی و هم آن جا که لنین از دوران رکود سیاسی صحبت می کند به هیچ وجه و هرگز از رکود، مفهوم حالت خمود و سکون را افاده نمی کند . او از دوران رکود سیاسی و از مبارزات مسالمت جویانه ی توده ها صحبت می کند و نه از فقدان یا رکود مبارزات مسالمت جویانه . دوران رکود سیاسی یا دوره ای که توده ها در حالت مسالمت جویانه قرار گرفته اند، دوره ای نیست که وجه مشخصه ی آن، همانند مبارزات خود به خودی کشور ما در گذشته، مبارزات پراکنده، کم وسعت و قلیل باشد . دوره ای نیست که توده ها به مبارزات گسترده مبادرت کنند بلکه دوره ایست که این مبارزات حالت مسالمت جویانه دارد . دوره ی آرامش در نقطه ی مقابل دوره ی طوفانی است . دوره ایست که مبارزه ی سیاسی نیز در اعتلای خود نیست . بنابراین لنین از دوران رکود صحبت می کند . از دوران قبل از تصادم تضادهای حاد طبقاتی و نه از رکود مبارزات . ولی مشخص نیست که رفیق جزئی کدام یک از این دو را مورد نظر دارد ؟ اگر منظور نظر او دوران رکود است این موضوع ربطی به نظرات احمد زاده ندارد . چرا که او شرایط عینی ی انقلاب را آماده می داند و جامعه ی ما را در آن دوران ذکر نمی کند و خود آشکارا می گوید " هر کجا ظلم هست مقاومت هم هست . اما چگونه مقاومتی، مقاومتی پراکنده و محدود . پس بهتر است از رکود مقاومت، رکود جنبش های خود به خودی و عدم

رشد آن صحبت کنیم " . ولی اگر رفیق جزنی به مفاهیم رفیق احمد زاده توجه دارد و عیناً دلایل رفیق را در مورد رکود مبارزات مورد انتقاد قرار می دهد، چرا از جمله ی لنین در تعیین موقعیت انقلابی کمک می گیرد ؟ مساله که بر سر علل انقلاب نکردن توده ها و یا در چه شرایطی آن ها انقلاب می کنند نیست . الهام گیری از جمله ی لنین در تعیین موقعیت انقلابی تنها جهت پاسخ دادن به سوالات فوق می تواند مطرح باشد و الا این جملات چگونه حالت خمود و سکون توده های ما را در گذشته توضیح می دهد !؟

رفیق جزنی مسائلی را مطرح می کند و به آن پاسخ می گوید که هیچ ربطی به نقطه نظرات احمد زاده ندارد . رفیق در واقع بدون توجه به مفاهیم احمد زاده، با تکیه به جمله ی لنین می خواهد ثابت کند که علت رکود جنبش های خود به خودی توده ها در سال های مورد بحث، حد پائین رشد یافته گی ی تضادهای آنان است . او از این جمله که " طبقات زحمت کش باید در زیر فشار شدید قرار گیرند و فعالیت توده ها افزایش یابد " چنین نتیجه می گیرد که چون در ایران فعالیت توده ها در سطح پائین است بنابراین هنوز در زیر فشار شدید قرار نگرفته اند . بدون آن که به این موقعیت توجه کند که توده های ما " نمی پرسند چرا باید مبارزه کنیم، می پرسند چگونه می توانیم مبارزه نمائیم." بدون آن که نقش برجسته ی هیولای سنگین سرنیزه، دیکتاتوری ی خشن رژیم، تأثیرات اجتماعی ی خیانت های رهبران حزب توده و سازش کاری های جبهه ی ملی و فقدان پیشاهنگ را در سال های مورد بحث در این مکانیزم در نظر بگیرد .

مسلماً هنگامی که تضادها به حد نهایی ی رشد خود برسند، توده ها به فعالیت بی سابقه ی تاریخی دست می زنند و به قول رفیق احمد زاده " در لحظاتی که کاسه ی صبر توده ها لبریز می شود، توده ها نیز به حرکت در می آیند " و در چنین شرایطی خشن ترین دیکتاتوری ها هم قادر به جلوگیری از طغیان توده ها نیست . ولی مسئله بر سر آن است که در فاصله ای که تضادها به نهایت رشد خود نرسیده اند، انعکاس تضادهای شدید ولی به نهایت نرسیده چه خواهد بود ؟ آیا انعکاس این تضادها همان مبارزات پراکنده با فاصله ی زمانی ی طولانی، فقدان محفل های کارگری، فقدان حرکت های سیاسی – صنفی در میان توده هاست ؟ یا برعکس، آن ها جنبش های خود به خودی ی وسیع راه خواهند انداخت و مبارزات سیاسی گسترش خواهد یافت تا آن گاه که توده ها به حرکات بی سابقه ی تاریخی دست بزنند . در ۱۹ بهمن شماره ی ۳ صفحه ی ۹۳، رفیق جزنی در مقابل نظر رفیق احمد زاده که می گوید " فقدان جنبش های خود به خودی ی توده ها ناشی از ناکافی بودن تضادها نیست " می نویسد " وجود ناکافی ی تضادها چه معنی می دهد، تضادها از آغاز یک پروسه، از لحظه ی استقرار یک سیستم اقتصادی در بطن این سیستم وجود دارد و ...، به این دلیل مبارزه تعطیل بردار نیست " . ما قبلاً خاطر نشان شدیم که چگونه رفیق برقراری ی سیستم سرمایه داری را در ایران به مفهوم نو شدن سیستم و به

همزیستی در آمدن تضادهای طبقاتی و تعدیل نارضائی ها می داند . این امر برای رفیق به مثابه حکمی است . لذا تعجب آور نیست که وی به نقش عوامل روینائی در به خمود کشاندن توده ها کم بها بدهد و نقش دیکتاتوری ی رژیم، تأثیر شکست های گذشته را در کشاندن توده ها به یأس و ناامیدی بسیار جزئی تلقی نماید . گوئی اگر اساس حرکت توده ها بر مبنای تضادهای زیرینائی است، این خود به تنهائی کافی است که در هر لحظه چگونه گی و شکل حرکت توده ها را تعیین کند . اگر حرکت توده ها (بدون توجه به زمان و مکان) همواره بیانگر شدت و حدت تضادهاست، بنابراین باید اعتصاب مداوم توده های کشورهای متروپیل را بیانگر رشد بیشتر تضادهای آنان در مقایسه با تضادهای توده های جامعه ی خود بدانیم .

درست است که تضادها از آغاز یک سیستم اقتصادی در بطن این سیستم وجود دارد، ولی آیا کیفیت این تضادها در آغاز همه ی سیستم های اقتصادی یکسان است ؟ اگر اطلاع از عمر سیستم همواره کافی بود تا کیفیت و حد رشد تضادها شناخته شود، حل مسئله ی انقلاب همچون حل معادله ی درجه ی یک آسان می شد و نقش پیشاهنگ در شناخت تضادها و تعیین برنامه ی انقلاب مبتنی بر کیفیت این تضادها به درجه ی آگاهی از عمر سیستم تقلیل داده می شد . یعنی دیگر تأکید بر تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه، تأکید بر طرح برنامه ی کار مبتنی بر شرایط مشخص اقتصادی – اجتماعی ی جامعه غیر لازم می بود . می بینیم که با بیان این موضوع که " تضادها از آغاز یک پروسه وجود دارند و مبارزه تعطیل بردار نیست " نمی توان نسبت به طرح " رشد کافی تضادها " از طرف احمد زاده بی توجه بود و همچون مسئله ی ساده ای از کنار آن گذشت . رفیق احمد زاده آشکارا از تضادهای با کیفیت خاص صحبت می کند و رشد تضادهای مشخصی را برای در دستور قرار گرفتن مسئله ی انقلاب کافی می شمارد و از همین روست که او موكداً تفاوت نتایج "اصلاحات ارضی ی رژیم با یک اصلاحات ارضی ی بورژوائی ی کلاسیک " را بیان می کند . بر عکس، رفیق جزئی آن چنان از نو شدن سیستم و قوانین مربوط به آن صحبت می کند که گوئی به راستی سیستم سرمایه داری ی وابسته با سیستم سرمایه داری ی کلاسیک دوران رقابت آزاد هیچ گونه تفاوتی نداشته، یعنی گوئی امپریالیسم در جامعه ی ما نقش یک عامل خارجی را بازی می کند . او چنان پایبند این امر است که حتا واقعیت های آشکار و ملموس جامعه ی ما را در آن قالب می گنجاند . وی در مقابل طرح این واقعیت ها از طرف احمد زاده که " آیا این شور و شوق انقلابیون، این جستجوهای خستگی ناپذیر نیروهای روشنفکری ی طبقات انقلابی و مترقی در پیدا کردن راه انقلاب، این یورش های پی در پی ی پلیس، این زندان ها، این شکنجه ها و این قتل ها انعکاس ذهنی ی آماده بودن شرایط عینی ی انقلاب نیستند ؟ ... و بلاخره آیا این جنبش های جرقه وار و پراکنده ی توده ها دال بر وجود شرایط عینی ی انقلاب نیست ؟ می گوید " این که گاه و بی گاه شاهد جرقه های اعتراض های خود به خودی ی مردم

در مقیاس کوچکی بوده ایم، انعکاس وجود تضادها، رشد آن ها و بلاخره نشان دهنده ی ضرورت مبارزه است " . ما نیازی به شکافتن این موضوع نمی بینیم، تنها می گوئیم کاملاً درست است، این جرقه ها نشان دهنده ی ضرورت مبارزه است . ولی چگونه مبارزه ای ؟ مبارزه که همواره ضرورت دارد، مبارزه که تعطیل بردار نیست . آیا تمام مسائلی که احمد زاده در رابطه با انعکاس ذهنی ی شرایط عینی ی انقلاب طرح می کند در تمام جوامع بدان گونه است ؟ در کجا، در کدام جامعه که شرایط عینی ی انقلاب فراهم نبوده، چنین انعکاساتی مشاهده شده است ؟ مفهوم رشد کافی تضادها از طرف رفیق احمد زاده به روشنی در " م . م . ا . ت . " بیان شده است. این همان حد تضادی است که اگر دیکتاتوری نمی بود، توده ها به خیابان ها می ریختند آن هم نه برای تحقق خواست های اقتصادی یشان بلکه مشخصاً برای سرنگونی ی رژیم به میدان می آمدند و تنها رژیم پس از بارها توسل به قهر و تجاوز پلیسی و نظامی، تنها به قیمت یک قتل عام می توانستند بار دیگر مردم را به زنجیر بکشند . این آن چیزی است که تجربه ی آن را رفیق جزنی خود بیان می کند . رشد کافی تضادها همان حد تضادی است که حل مسئله ی انقلاب را به همان شدتی مطرح می سازد که قبل از رفرم .

" دیکتاتوری ی رژیم شاه به دلیل لاینحل ماندن تضادهای سیستم "

به خاطر این که دید فوق الذکر رفیق جزنی بیشتر شکافته شود، ما مطالب مربوط به تعیین موقعیت طبقات حاکمه را نیز از ۱۹ بهمن، شماره ی ۲، صفحه ی ۱۲ مورد بحث قرار می دهیم . اساسی ترین نکته ای که در این مبحث باید به یاد داشته باشیم این است که رفیق با استفاده از فرمول لنین در تعیین موقعیت انقلابی می کوشد با نشان دادن موقعیت طبقات حاکمه ی ایران در دوران قبل و بعد از رفرم، اثبات نماید که موقعیت کنونی ی دستگاه حاکمه به دلیل عدم شرایط عینی ی انقلاب می باشد . رفیق جزنی می نویسد " دستگاه حاکمه به طور کلی دو حالت دارد . در یک حالت به تضادهای درونی ی خود غالب آمده، دستگاه اداری و نظامی را نوسازی کرده و از تمرکز قدرت برخوردار است . در حالت دیگر بر اثر تضادهای درونی و فرسودگی ی سیستم، دچار پراکنده گی شده، اعمال حاکمیت برایش دشوار می گردد ... " آن طور که رفیق در این مبحث نشان می دهد . منظور نظر

او از حالت اول، موقعیت دستگاه حاکمه بعد از رفرم های سال ۴۱ تاکنون و از حالت دوم، موقعیت دستگاه حاکمه قبل و بعد از ۲۸ مرداد می باشد. همچنین رفیق در این جملات به خوبی نشان می دهد که از عبارت تمرکز قدرت و اعمال حاکمیت، مفهوم واحدی را در نظر دارد که آن هم اعمال دیکتاتوری یا به شکل عادی یا به شکل خشن ترین نوع خود می باشد. خود رفیق در تقسیم بندی ی موقعیت دستگاه حاکمه در سه دوره، این موضوع را کاملاً آشکار می سازد. آن جا که از مرحله ی اول و از تمرکز قدرت بحث می کند، " دیکتاتوری ی فردی ی شاه " را یادآور می شود و آن جا که از مرحله ی دوم، دوران دشواری ی اعمال حاکمیت سخن می گوید، موقعیت دستگاه حاکمه در سال های ۲۰ تا ۳۲ و ۳۲ تا ۴۲ را مثال می زند که در آن شاه قادر به اعمال دیکتاتوری و یا قادر به اعمال خشن ترین نوع آن نبود. رفیق حتا از ثبات دستگاه حاکمه نیز این مفهوم را ارائه می دهد. به اعتقاد او از آن جا که در سال های ۳۲ تا ۴۲ تضادهای درونی ی طبقات حاکمه و تضادهای خارجی مانع ثبات دستگاه حاکمه می شود، " در این دوره شاه هنوز عامل تعیین کننده ی سیاست های داخلی و خارجی نشده است " .

ما نیازی به تشریح معانی ی این سه مفهوم نمی بینیم. مسئله ی مهمی که باید به آن توجه شود این است که رفیق اعمال دیکتاتوری را در ارتباط مستقیم با حل تضادهای درونی ی دستگاه حاکمه و برقراری ی سیستم جدید ارزیابی می کند. به اعتقاد او " اگر رژیم در سال های ۲۰ تا ۳۲ قادر به اعمال دیکتاتوری و سرکوب جنبش های توده ای نیست " به خاطر آن است که " در این دوره تضادهای درونی و تضادهای خارجی شدید است ". اگر در سال های ۳۲ تا ۴۲ به جای " دیکتاتوری ی فردی " " دیکتاتوری ی اشرافی " حاکم است، این به دلیل تضادهای درونی ی طبقات حاکمه یعنی تضاد " فئودالیسم با شیوه ی کمپرادوری " و تضادهای خارجی یعنی تضاد آمریکا و انگلیس می باشد و بلاخره، بعد از برقراری ی سیستم جدید و حل تضادهای درونی ی طبقات حاکم، رژیم امکان می یابد که به خشن ترین نوع دیکتاتوری دست بزند.

در این که حل تضادهای درونی به دستگاه حاکمه امکان خواهد داد با قدرت هر چه بیشتری در مقابل خلق قرار بگیرد کم ترین شکی نیز نمی تواند باشد، ولی آیا قوی بودن دستگاه حاکمه مترادف با دیکتاتوری ی آن است؟ اگر چنین باشد باید نتیجه گرفت دستگاه حاکمه ی کشورهای متروپل، که در آن جا دموکراسی ی بورژوازی حاکم است، ضعیف تر از دستگاه حاکمه ی پاکستان و ایران است. رفیق جزئی از یک طرف برقراری ی سیستم نو را به معنی ی تعدیل نارضائی های توده ها می داند و از طرف دیگر به لزوم اعمال دیکتاتوری در تمام دوران چه قبل و چه بعد از رفرم تأکید می ورزد. در این جا این سوال پیش می آید که اصولاً علت وجودی ی این دیکتاتوری چیست؟ رفیق پیش از آن که به این مسئله پاسخ گوید، در این مبحث موكداً حل تضادهای درونی ی دستگاه حاکمه را دلیل اعمال دیکتاتوری در شرایط کنونی ی ایران ذکر می کند. در حالی که اگر حل تضادهای درونی ی دستگاه حاکمه به خودی ی خود

کافیست تا رژیم ها اعمال دیکتاتوری نمایند، می بایست با استقرار سیستم سرمایه داری در اروپا خشن ترین و فردی ترین دیکتاتوری ها برقرار می شد. شکل حاکمیت سرمایه داری بدان دلیل دموکراسی است که بورژوازی در دوران رقابت به سر می برد و تضادهای سیستم در اعتدال قرار دارند . اگر در شرایط کنونی، علارغم سلطه ی سرمایه داری ی انحصاری در کشورهای متروپل، هنوز شیوه ی حکومت در این جوامع دموکراسی است به جهت آن است که سرمایه داری با غارت کشورهای تحت سلطه، تضادهای درونی ی جامعه ی خود را در اعتدال باقی گذارده است . هر چند باز ستاندن دموکراسی، که مبارزات طبقه ی کارگر در قرن های گذشته در ایجاد آن نقش وافر داشته است، کار آسانی نیز نمی باشد . تعجب آور است رفیق جزنی که خود بارها از دیکتاتوری به عنوان شیوه ی حکومتی ی سیستم " فئودال - کمپرادور " و سرمایه داری ی وابسته ی ایران نام می برد، چگونه از همزیستی ی تضادهای سیستم در این دوره سخن به میان می آورد و دیکتاتوری ی رژیم را به دلیل فقدان شرایط عینی ی انقلاب ذکر می کند ؟ اگر در جوامع اروپائی، بعد از استقرار سرمایه داری، که جامعه در دوران قبل از شرایط عینی ی انقلاب به سر می برد، کیفیت تضادها بدان گونه است که نه تضادهای درونی ی دستگاه حاکمه و نه تضادهای خلق با این دستگاه خطر جدی محسوب نمی شود و درست به دلیل دورنمای بی خطر جنبش های توده ای برای مقابله با آن نیازی به اعمال دیکتاتوری نیست، در این جا (کشورهای تحت سلطه) اعمال دیکتاتوری سرپوشی روی تضادهای لاینحلی است که در عصر انحصارات قادر به حل آن نیستند . آیا ما می توانیم در سیستم سرمایه داری ی وابسته حتا تصور بی خطر بودن جنبش های خلق را بکنیم و کیفیت تضادهای این سیستم را به صرف این که جدیداً مستقر شده با تضادهای سیستم سرمایه داری ی کلاسیک در آغاز برقراری اش یکسان بدانیم و معتقد شویم جامعه ی ما نیز در دوران انقلاب به سر نمی برد و شرایط عینی هنوز نرسیده است ؟ ما مجدداً تأکید می کنیم که بحث بر سر یکسان دانستن تضادهای سیستم سرمایه داری ی وابسته چه در جانب خلق و چه در جانب ارتجاع در آغاز برقراری ی آن و سال های بعد از آن نیست . مسئله بر سر این است که رفرم ها تغییری در بهبود وضع توده ها و تعدیلی بین تضاد توده ها با ارتجاع نداده اند . این که نوع این تضادها با گذشته متفاوت است، کیفیت آن ها را تغییر نداده است . به وجود آمدن تضادهای جدید، مبارزه ی قطعی را به عقب نیانداخته است .

" شرایط عینی ی انقلاب از دیدگاه

رفیق احمد زاده "

در مورد شرایط عینی ی انقلاب، متأسفانه رفیق جزئی و رفقای هم نظر او نتوانسته اند تعمق کافی در بررسی ی اصلاحات ارضی که احمد زاده ارائه می دهد بنمایند و استعداد شگرف او را در مقایسه ی تحول بورژوائی در دو شرایط متفاوت، شرایط کشور فرانسه که این تحول تحقق یافت و شرایط کشور تحت سلطه ی امپریالیستی ی ما که سرمایه داری ی وابسته موجد آن است درک نمایند.

در سرتاسر کتاب " م . م . ا . ت . " مفهوم رفیق احمد زاده از شرایط عینی ی انقلاب همان مفهوم واقعی ی منطبق بر دید مارکسیستی ی این عبارت است . در این کتاب چندین بار این عبارت مورد استفاده قرار گرفته و هر بار رفیق توجه خواننده را به تعمق در صفحات اول کتاب که شرایط عینی ی جامعه مورد بررسی قرار گرفته است جلب می نماید . مثلاً در صفحه ی ۶۵ رفیق در مقابل پرسش دلایل وجود شرایط عینی ی انقلاب، احتیاجی به تشریح مجدد آن نمی بیند و می گوید " آیا ما با تحلیل شرایط عینی ی جامعه مان این امر را نشان ندادیم ؟ " و به درستی نیز احمد زاده با مقایسه ی دو شرایط متفاوت آن را نشان نداده است ؟ آیا رفیق با مقایسه و تشریح مشخص شرایط زندگی ی خلق ما، که کیفیت تضادهای او را با امپریالیسم و بورژوازی ی کمپرادور نشان می دهد، به اثبات فراهم بودن شرایط عینی ی انقلاب نمی پردازد ؟ " اگر در فرانسه دو نسل می بایست بگذرد و ... ولی در ایران چند سال هم زیاد بود ... " این به معنی چیست ؟ غیر از این که تضادها به آن حد رشد کرده اند که " حل مسئله ی انقلاب " در دستور قرار گرفته باشد . به اعتقاد احمد زاده اگر تحولاتی روی داده، اگر تضادهای جدیدی به وجود آمده، این تحول و به وجود آمدن این تضادهای جدید نه در عصر سرمایه داری ی کلاسیک بلکه در دوران امپریالیسم صورت گرفته، آن هم امپریالیسم نه در عصر لنین، امپریالیسم در شرایطی که با بحران های عظیم و همیشه گی دست به گریبان است . به نظر احمد زاده از بین رفتن یک تضاد و آمدن تضادهای جدید، تغییری در تضاد اصلی ی جامعه ی ما نداده است بلکه این تضاد را حدت و شدت بیشتری بخشیده است . چرا که به امپریالیسم بیشتر امکان داده است که بحران های مداوم خود را به روی تمامی ی توده های خلق ما تا به اعماق روستاها سرشکن نماید . دیگر احتیاجی به گذشت دو نسل نیست که سرمایه داری هجوم خود را به مرزهای قطعه زمین ها آغاز نماید و توده های شهری ی رها شده از بار فشار فئودالیسم مدتی فارغ البال از سلطه ی جدید به گذران زندگی مشغول شوند و پیشاهنگ انقلابی ناظر بر کیفیت تضادها، هماهنگ با رشد آرام آن ها به فعالیت خود شکل دهد

در این جا دهقانان هنوز از بند فئودالیسم رها نشده، ناگهان با " ارگان های نوین استثمار که در شهر مشغول بچاپ بچاپ و حاضر برای هجوم به روستا بودند " مواجه شده و دوباره خود را در قید و بندهای جدید می بینند و شهر که " سال ها بود ظلم و استثمار و فقر ناشی از سلطه ی امپریالیسم را تجربه می کرد " از همان آغاز، قید و بندهای سیستم نوین و سلطه ی جابرانه ی آن را بر خود حس می نماید و تحکیم سلطه ی امپریالیستی با توجه به اثرات همه جانبه ی اقتصادی - اجتماعی ی سیستم نوین، حل مسئله ی انقلاب را بیش از پیش اجتناب ناپذیر می سازد .

اگر امپریالیسم اوایل قرن بیستم " با استثمار این کشورها ناگذیر باید در آن جا راه های آهن، کارخانه، مراکز صنعتی و تجاری برپا سازد، پیدایش طبقه ی کارگر و تجلی ی روشنفکران محلی، بیداری ی افکار ملی و قدرت جنبش های آزادی خواهانه " را موجب می شود . تحکیم سلطه ی امپریالیسم در اواخر قرن بیستم در ایران نتایجی به مراتب متکامل تر از آن زمان به نفع انقلاب ایجاد کرده است . از همین روست که استقرار سرمایه داری ی وابسته به وجود آمدن تحولات نو و تضادهای جدید در جامعه، بر خلاف جوامع کلاسیک، تغییری در تضاد اصلی ی جامعه (تضاد خلق با امپریالیسم) نداده بلکه آن را عمیق تر نیز کرده است . اگر در جوامع کلاسیک با تحولات نوین و به وجود آمدن تضادهای جدید " هنوز خیلی مانده تا لحظه ی مبارزه ی قطعی فرا برسد " و پیشاهنگ باید با رشد تضادهای سیستم جدید خود را برای " مبارزه ی قطعی " آماده نماید، در این جا انکار شرایط عینی ی انقلاب، در دور دست ها دیدن مبارزه ی قطعی و کم بها دادن به نقش خطیر پیشاهنگ در بسیج توده ها برای انقلاب چیزی جز دید اکونومیستی در خویشتن ندارد .

رفیق احمد زاده عبارت " شرایط عینی " را هرگز به مفهومی غیر از آن که شرحش رفت به کار نبرده است . رفیق با اثبات شرایط عینی ی انقلاب به اثبات ضرورت مبارزه ی مسلحانه " به عنوان تاکتیک " در شرایط کنونی نمی رسد، بلکه فراهم بودن این شرایط را به معنی ی رسیدن دوران انقلاب می داند . در کتاب " م . م . ا . ت . " جملات مشخصی وجود دارد که منظور نظر رفیق را به روشنی بیان می کند . مثلاً در صفحه ی ۶۳ کتاب می گوید " آیا این حکم که جنبش توده ای ی وسیع انعکاس فراهم بودن شرایط عینی ی انقلاب است، این که جنبش های خود به خودی نشان می دهد که دوران انقلاب فرا رسیده است، جنبه ی مطلق دارد ؟ و یا در صفحه ی ۶۵ مطرح می کند " آیا طرح مسئله ی انقلاب در این مقیاس وسیع، آیا این همه محافل و گروه های مبارز متعلق به همه ی طبقات ستم دیده، می توانستند وجود داشته باشند بدون آن که شرایط عینی، حل مسئله ی انقلاب را در دستور قرار داده باشد ؟ " رفیق احمد زاده با اثبات چنین شرایطی در ایران برای حل مسئله ی انقلاب، اولین سنگ بنا را که بتوان جامعه ی ما را با روسیه مقایسه کرد و آن را در دوران انقلاب دانست، به دست

می دهد . کما این که او از شرایط ۱۹۰۲ روسیه (تاریخ نوشته شدن " چه باید کرد ") به عنوان آمادگی ی شرایط عینی اسم می برد . البته این خود دلیل دیگریست که رفیق شرایط عینی ی انقلاب را همان موقعیت انقلابی ی سال ۱۹۰۵ نمی داند .

بدین ترتیب احمد زاده به دنبال طرح این موضوع که جامعه ی ما در دوران انقلاب به سر می برد، می پرسد " راه ما کدام است ؟ امروز به انتظار جنبش های توده ای ی خود به خودی نشستن و آن وقت آن را هدایت کردن، بدون این که دست به عمل انقلابی زده شود، بدون آن که بکوشیم شرایط ذهنی را در جریان خود عمل انقلابی به کمال فراهم کنیم درست به منزله ی دنباله روی از جنبش های خود به خودی در شرایطی چون شرایط روسیه است " .

فرا رسیدن دوران انقلاب هرچند نشان می دهد که تبلیغ و ترویج قهر انقلابی و عالی ترین شکل آن مبارزه ی مسلحانه و تدارک آن از نظر استراتژی بیش از پیش در برنامه قرار می گیرد، ولی به خودی ی خود به معنی ی کاربرد مبارزه ی مسلحانه به عنوان تاکتیک نیست و از همین رو رفیق برای اثبات ضرورت مبارزه ی مسلحانه به عنوان هم استراتژی و هم تاکتیک به فراهم بودن شرایط عینی ی انقلاب اکتفا نمی کند، بلکه دلایل دیگری مطرح می کند . دلایلی که اگر مبتنی بر شرایط عینی نباشند، اساساً دلیل نیست . ضرورت مبارزه ی مسلحانه در شرایطی مطرح است که رشد شرایط عینی ی انقلاب، رژیم را بیش از هر زمان دیگری به اعمال فاشیستی ترین اقدامات سوق داده است و اختناق ناشی از این دیکتاتوری چنان است که با توجه به تأثیر صد در صد منفی ی خیانت های رهبران حزب توده و سازشکاری های جبهه ی ملی و شکست مبارزات گذشته در ذهن توده ها هیچ راه دیگری برای راه گشائی ی مبارزات خلق، برای تأمین انرژی و ادامه کاری ی سازمان انقلابیون حرفه ای وجود ندارد .

همان طور که قبلاً نیز گفتیم بدون وجود شرایط عینی ی انقلاب، فداکاری و جانبازی ی پیشاهنگ قادر نیست توده ها را به مبارزه بکشانند . توده ای که در دوران انقلاب به سر نمی برد و از این رو تضادهایش با ضد خلق از حدت و شدت لازم برخوردار نیست، از درون خود نیز انقلابیون حرفه ای پیش نخواهد کشید . لذا سازمانی که در چنین دوره ای دست به سلاح ببرد اجباراً به آن جا کشیده می شود که یا باید در خود حل شود و یا مدتی به حرکات آوانتوریستی اقدام نماید . البته این بدان معنا نیست که اگر شرایط عینی ی انقلاب آماده بود، جانبازی و فداکاری ی صرف قادر به بسیج توده ها می باشد . اگر جانبازی قادر است مطلق رژیم را در ذهن توده ها بشکند ولی به خودی خود قادر نیست توده ها را بسیج نماید .

عمدتاً آن چه رفیق جزنی را بر آن می دارد که نقطه نظرات احمد زاده را " چپ روانه " و حتا ایده آلیستی اعلام نماید، طرح مسئله ی انقلاب و آغاز قیام از طرف احمد زاده است . رفیق جزنی که روند جامعه ی ما را با معیار جوامع کلاسیک می سنجد می گوید " هنگامی که ما می شنویم با

آغاز مبارزه ی مسلحانه، انقلاب شروع شده است ناگزیریم اعتراف کنیم که معتقدان به این مطلب دوم چیز را نمی شناسند . اول مبارزه ی مسلحانه را در مرحله ی حاضر و دوم انقلاب را به طور عام و انقلابی را که ما در پیش داریم به طور خاص " (۱۹ بهمن، شماره ی ۳، صفحه ی ۹۵) . بدون آن که توجه نماید که مفهوم رفیق احمد زاده از قیام و انقلاب چیست ! رفیق احمد زاده کاملاً آگاهانه روی تفاوت این مفاهیم در شرایط کشور ما با گذشته تأکید دارد . در واقع او می گوید وقتی شرایط لازم برای دست یازیدن به سلاح به وجود آمده، بدون این که امکان و فرصت انجام وظایف مرحله ی تدارک انقلاب وجود داشته باشد، به هر حال قیام آغاز گشته است . قیامی که مفهوم آن با مفهومی که لنین به کار می برد، با مفهومی که در چین و ویتنام به خود گرفت متفاوت است . هنگامی که رفیق احمد زاده از مساله ی آغاز قیام صحبت می کند به هیچ وجه مسئولیت پیشاهنگان را جهت تدارک انقلاب فراموش نمی کند . رفیق در سراسر کتاب " م . م . ا . ت . " از مرحله ی اول مبارزه ی مسلحانه، مرحله ی تدارک انقلاب را در نظر دارد . البته نه به آن صورتی که رفیق جزئی مطرح می کند که گویا یک دوره ی طولانی، کار ما تدارک است و بعد از گذراندن این دوره ی طولانی هنگامی که تضادها به حد کافی رشد کردند این مرحله پایان می یابد . رفیق احمد زاده مرحله ی تدارک انقلاب و آغاز انقلاب را در هم آمیخته می بیند، در عین حال که دیالکتیک تقدم و تأخر مرحله ی تدارک و خود جنگ و تبدیل دوران آن ها را به یکدیگر از نظر دور نمی دارد و وظایف هر یک از آن ها را فراموش نمی کند . آیا این سخنان به معنی ی آن است که ما در شرایطی چون ویتنام زندگی می کنیم و قبل از انجام ابتدائی ترین وظایف خود یعنی افشاگری های همه جانبه ی سیاسی و ایجاد سازمان انقلابیون حرفه ای به فکر انجام عملیاتی در جهت مستقیم تسخیر قدرت سیاسی افتاده ایم ؟ به هیچ وجه چنین نیست . می توان با واقع بینی به این سخنان رفیق احمد زاده توجه کرد " حقیقت آن است که اگر آن وقت (شرایط روسیه) مبارزه با حکومت مطلقه اساساً سیاسی بود، اینک مبارزه با حکومت مطلقه اساساً سیاسی - نظامی است . اگر در آن جا در اثر یک رشته مبارزات اقتصادی - سیاسی و ایدئولوژیک، پیشرو واقعی به وجود می آمد اینک تنها یک مبارزه ی سیاسی - نظامی می تواند پیشرو واقعی را به وجود آورد " . رفیق احمد زاده هرگز نه به صرف تنها عملیات مسلحانه امکان بسیج توده ها را بیان نموده و نه فکر کرده است جانبازی و فداکاری ی پیشاهنگ کافی است تا توده ها پشت سر ما قرار بگیرند و مسلح شوند . رفیق به روشنی می گوید " ما به هیچ وجه به این زودی ها منتظر حمایت بلاواسته ی خلق نیستیم، به هیچ وجه انتظار نداریم که خلق هم اکنون به پا خیزد و ... این گروه هاینده که تحت تأثیر مبارزه ی مسلحانه و حمایت معنوی ی خلق و با آگاهی به درستی ی مشی مسلحانه، دست به اسلحه می برند " (صفحه ی ۱۲) و یا می نویسد " در شرایط عدم وجود جنبش های توده ای ی وسیع، به ویژه در روستا، تسلیح فوری ی توده ها هدف شماره ی یک نیست " (صفحه ی ۱۳۷، تأکید از ماست) . آیا

کسی هست که به طور مشخص در کتاب " م . م . ا . ت . " نشان دهد که مسئله ی استفاده از کلیه ی اشکال مبارزاتی نفی می شود ؟ این که رفیق به تشریح کامل اشکال مبارزاتی ئی که می بایست ما در سال های بعد از آغاز مبارزه ی مسلحانه انجام می دادیم و با گذشت زمان و تجربه ی مبارزاتی تمام زوایای آن را روشن می ساختیم، نمی پردازد به معنی ی انکار اهمیت این مبارزات نیست . مسئله این است که " انسان ها مسائلی را در مقابل خود قرار می دهند که از عهده ی حل آن برآیند " . با استعداد شگرفی که در احمد زاده سراغ داریم اگر زنده بود به بهترین وجهی به آن ها نیز جواب می گفت .

ما شکافتن همه جانبه ی نظرات رفیق احمد زاده و مقایسه آن با نظرات رفیق جزنی را به فرصت دیگری موکول می کنیم . جنبش های شکوهمند و عظیم چند ماهه ی اخیر توده ها به روشنی آشکار ساخت که آتش زیر خاکستر توده ها آن قدرها بی رمق نبود . نشان داد که تضادها به حد کافی رشد کرده بودند . نشان داد که رکود مبارزات گذشته به علت عدم رشد این تضادها نبوده است. نشان داد که ما در دوران انقلاب به سر می بردیم و حل مسئله ی انقلاب در دستور کار ما قرار داشت . نشان داد که با نو شدن سیستم، لحظه ی مبارزه ی قطعی به عقب نیافتاده و فاصله ی عظیمی با انقلاب نداشتیم . توده ها آن چنان مرگ را تحقیر نمودند و چنان قهرمانی و از خود گذشته گی و چنان سطحی از آگاهی ی سیاسی را از خود عرضه داشتند که نه تنها این به اصطلاح پیشاهنگان " سیاسی کار " را بار دیگر و مجدداً به عقب مانده گی یشان واقف نمودند بلکه به نوعی عقب ماندن ما را نیز از خود آشکار ساختند . صحبت از این گروهک های " سیاسی کار " نیست که هنوز با تحجر آزار دهنده ای در زمانی که در کوچه و بازار، در مسجد، در میان خانواده ها و در میان تمامی ی توده صحبت از مسلح شدن است، در آخرین سنگرهایشان ناله ی رفتن به میان توده ها و " تشکیل حزب " را سر می دهند تا " حزب " دستور مبارزه ی مسلحانه را صادر نماید . شاید توده ها عجول بودند که قبل از تشکیل " حزب " این گروهک ها و دستورات آنان، بریگارد های خود را می ساختند و مارکس چه خوب گفت " ما به جهان نمی گوئیم مبارزات خود را قطع کن آن ها ابلهانه اند، که ما می خواهیم به تو اسم شب (شعار حزبی) درست مبارزه را به دهیم ... " . این مشتاقان " کار آرام سیاسی " درست در زمانی که توده ها با ابتدائی ترین وسیله، با کوکتل مولوتف، با کارد و ... به جنگ دشمن می روند، در زمانی که نگاره ی دستان خالی اما گرم و مشتاق توده برای برگرفتن سلاح، هر انقلابی ئی را عمیقاً متأثر می سازد که قادر به مسلح کردن توده نشده است، خود با دستانی خالی و روان از پشت توده ها، مبارزه ی مسلحانه را جدا از توده می نامند . این ها گناهشان تنها عقب مانده گی نیست، این ها منحرف کننده گان اذهان توده و پاسیفیست های جنبش انقلابی ی خلق می باشند . آری توده ها همه چیز را آشکار ساختند و به ما آموختند که با وجود پاسخ درست به ضرورت های جامعه، هنوز با آن فاصله داریم . توده ها آماده

بودند و ما می بایست دانائی و توانائی یمان برای بسیج آنان، بیشتر از حدی بود که نشان دادیم . وقتی مشاهده می کنیم که فاصله ی دست توانای خلق ما با اسلحه ی مزدوران دشمن کمتر از نیم متر است، وقتی مشاهده می کنیم که ارتشی یان مزدور رژیم همانند جزیره ای در دریای خلق محاصره شده اند، آیا ایمان نمی آوریم که ما با انقلاب، زمان درازی فاصله نداشتیم ؟ آیا قبول نمی کنیم که این کم کاری بوده است (نه نادرستی ی دید ما) و توده ها را آن قدر آموزش ندادیم که امروز به جای پرتاب گل به میان ارتشی یان، با قدرت تمام اسلحه ی آن ها را بگیرند و به طرف مدافعین این سیستم پوشالی نشانه روند و جنگ سخت و طولانی را برای نابودی ی این سیستم آغاز نمایند !؟

نقل قول هائی از لنین در مورد وضعیت انقلابی

" قانون اساسی ئی که تمام انقلاب ها و از آن جمله سه انقلاب روس در قرن بیستم آن را تأیید نموده اند از این قرار است : برای انقلاب کافی نیست که توده های استثمار شونده و ستم کش به عدم امکان زندگی به شیوه ی سابق پی ببرند و تغییر آن را طلب کنند . برای انقلاب ضروری است که استثمار کننده گان نتوانند به شیوه ی سابق زندگی و حکومت کنند . فقط آن هنگامی که پائینی ها نظام کهنه را نخواهند و " بالائی ها " نتوانند به شیوه ی سابق ادامه دهند، فقط آن هنگام انقلاب می تواند پیروز گردد . این حقیقت را به عبارت دیگر چنین می توان بیان نمود؛ انقلاب بدون یک بحران ملی ی عمومی (که هم استثمار شونده گان و هم استثمار گران را در بر گیرد) غیر ممکن است . لذا برای انقلاب باید اولاً کوشید تا اکثریت کارگران (یا به هر حال اکثریت کارگران آگاه، متفکر و از لحاظ سیاسی فعال) کاملاً به ضرورت انقلاب پی ببرند و آماده باشند در راه آن جان خود را نثار کنند . ثانیاً طبقات حاکمه به آن چنان بحران دولتی ئی دچار شده باشند که حتا عقب مانده ترین توده ها را نیز به سیاست جلب نماید . علامت هر انقلاب واقعی، آن است که عده ی نماینده گان قادر به مبارزه ی سیاسی در بین توده ی زحمت کش و ستم کش که تا آن زمان در بی حالی به سر می برند به سرعت ده برابر و یا حتا صد برابر شود و دولت را ضعیف سازد و سرنگونی ی سریع آن را برای انقلابیون ممکن نماید . "

(چپ روی ، آثار منتخب در یک جلد، صفحه ی ۷۵۹) .

" برای مارکسیست ها انقلاب بدون وضعیت انقلابی غیر ممکن است ولی هر وضعیت انقلابی به

انقلاب منجر نمی شود. خصوصیات عمومی ی وضعیت انقلابی چیست؟ ۱- برای طبقه ی حاکم، حکومت کردن مثل سابق بدون تغییر غیر ممکن باشد. ۲- بحران های سیاسی که در طبقه ی حاکمه و جامعه به وجود می آید شکاف عمیقی ایجاد می کند و بدین وسیله نارضایتی ها و خشم پائینی ها افزایش پیدا می کند و آنان از حالت معمولی ی خود خارج شده و طغیان می کنند. برای این که انقلاب به وجود آید این کافی نیست که پائینی ها نخواهند اطاعت کنند، بلکه بالائی ها هم نتوانند به حکومت ادامه دهند. در دوران آرامش که توده ها شرایط را تحمل می کنند، در زمان های بحرانی از یک طرف بحران ها ی ایجاد شده و از طرف دیگر فشار طبقه ی حاکمه، مردم را مجبور به جواب گوئی به ضرورت های تاریخی ی رسالت خود می کنند. بدون وجود این شرایط عینی که نه تنها از خواست یک گروه یا حزب بلکه از خواست طبقات نیز جدا است، انقلاب غیر ممکن است.

تمامی ی این تغییرات عینی، وضعیت انقلابی خوانده می شود. چنین شرایطی در ۱۹۰۵ روسیه و در تمام وضعیت انقلابی در غرب ایجاد شده بود. یعنی در سال های ۶۰ قرن گذشته در آلمان و در سال های ۱۸۵۹، ۱۸۶۱، ۱۸۷۹ و ۱۸۸۰ در روسیه نیز بود. در چنین موقعیت هائی هیچ انقلابی انجام نشد، چرا؟ به این جهت که از هر وضعیت انقلابی، انقلاب به وجود نمی آید. علاوه بر تغییرات عینی که در بالا ذکر شد، شرایط ذهنی نیز می بایست به آن اضافه شود. ("نقل از جلد ۲۱، برخورد به انترناسیونال دوم")

مرداد - شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی

زیرنویس ها

- ۱- در صفحات بعدی به جای "مبارزه ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" به طور اختصار "م. م. ا. ت." خواهد آمد.
- ۲- از آغاز مبارزه ی مسلحانه تا نوشته شدن "چگونه مبارزه ی مسلحانه توده ای می شود" یعنی در سال ۱۳۵۲.
- ۳- در واقع به جای سه سال باید گفت ۶ سال، یعنی از آغاز مبارزه ی مسلحانه تا سال ۱۳۵۶ که رفقای

سازمان به آن مسئله توجه نموده اند و علاوه بر وجود کتاب " چگونه مبارزه ی مسلحانه توده ای می شود " در دسترس رفقای شهید و جنبش .

۴- در این جا انکار تدارک انقلاب در زمان وجود شرایط عینی ی انقلاب مطرح نیست . ما در صفحات بعد نشان خواهیم داد که این تدارک در شرایط های مختلف (در زمان و مکان های مختلف) ویژه گی های خاص به خود می گیرد .

۵- ما در صفحات قبل نشان دادیم که همواره جهت اساسی ی مبارزه ی پیشاهنگ هدایت و آماده سازی ی توده ها برای تسخیر قدرت سیاسی و نابودی ی سیستم کهنه است . ولی این، کار نابودی ی سیستم در مرحله ی تدارک، در برنامه ی کار او قرار ندارد .

۶- مارکس در مبارزه ی طبقاتی در فرانسه این مفهوم را چنین بیان می نماید " با وجود این رونق اقتصادی ی عمومی که در آن نیروهای مولده ی جامعه ی بورژوائی به این حد وفور تکامل می یابند، آن تکاملی که در دوران روابط بورژوائی میسر است، هیچ صحبتی از یک انقلاب واقعی نمی تواند در میان باشد . چنین انقلابی، فقط در دوران هائی شدنی است که این دو عامل - نیروهای مولده مدرن و اشکال تولیدی ی بورژوائی - با یکدیگر به تضاد افتاده باشند . " (مبارزه ی طبقاتی در فرانسه صفحه ی ۶۱) .

۷- این موضوع در ۱۹ بهمن، شماره ۳، صفحه ی ۵۱ از طرف رفیق تأکید شده .

۸- در مورد شرایط روسیه باید گفت، با این که شرایط عینی ی انقلاب تقریباً از آخرین سال های قرن ۱۹ در آن جا آماده بود ولی چون به دلیل عقب مانده گی ی جامعه، حزب انقلابی در آن زمان وجود نداشت، انقلابیون نه تنها مجبور بودند وظائف تدارک انقلاب را با کوشش در تشکیل حزب و تأمین رهبری ی آن انجام دهند بلکه لازم بود آشکارا و عملاً توده ها را برای تسخیر قدرت سیاسی دعوت نمایند . هم از این روست که " شعار سرنگونی ی تزاریسیم "، که بلشویک ها آن را با شعارهای اقتصادی ی روزمره توأم می نمودند، انقلابی ترین شعار ممکن و روح زنده و خلاق مارکسیسم بود .

۹- آن اختلالی مورد نظر است که در دوران انقلاب به طور علاج ناپذیر دامن گیر جامعه می شود . در واقع بحران های مداوم امپریالیسم مورد نظر است .

۱۰- باید توجه داشت که ما از مکانیسم فرا رسیدن موقعیت انقلابی در شرایط ایده آل، که پیشاهنگ امکان و توانائی ی تشکل توده ها را یافته است، سخن می گوئیم . به طور کلی باید گفت در این مکانیسم، پیشاهنگ نقش خود را بازی می نماید . ولی ممکن است تا فرا رسیدن این موقعیت هنوز قادر به تشکل توده ها نشده باشد .

۱۱- همان طور که می دانیم اکونومیست ها با قرار دادن شعار سرنگونی ی حکومت مطلقه در صدر برنامه جنبش سرسختانه مخالفت می ورزیدند . آن ها تصور می کردند هنوز زمان طرح این شعار نرسیده

است و پیشاهنگان (لنین و رفقاییش) این وظیفه را به توده تحمیل می کنند، چرا که طبقه ی کارگر، خود این شعار را پیش نکشیده است . لنین در کتاب " چه باید کرد " نظر این اکونومیست ها را مورد بررسی قرار می دهد و تشریح می کند که این جماعت چگونه در خدمت بورژوازی قرار می گیرند .

۱۲- این دید، اکونومیستی خواهد بود اگر تصور کنیم تمام شکست های جنبش گذشته ی ایران به دلیل عدم رشد زیربنا بوده است . خیانت رهبران حزب توده معلول جبر زیربنائی نبود، بلکه معلول جبری ی یکسری عوامل مادی ئی بود که خود در ایجاد آن نقش درجه ی اول را داشتند . انسان ها (رهبران حزب توده) می توانستند به همان گونه فکر کنند که زندگی می نمودند . البته اگر این زندگی را چهاردیواری ی زندگی ی فردی در نظر نگیریم، چرا که واقعاً رهبران خائن حزب توده آن گونه فکر کردند که چهاردیواری ی زندگی ی خرده بورژوائی شان اجازه می داد . اگر " تئوری ی نیروهای مولده ی آقای کائوتسکی " می توانست خیانت رهبران احزاب بین الملل دوم را در جریان جنگ جهانی ی اول که با طرح شعار " دفاع از میهن "، مبارزات در حال گسترش توده ها را به شکست کشاندند توجیه نماید، راه برای توجیه خیانت های رهبران حزب توده نیز باز می بود .

۱۳- به نظر می رسد رفیق جزئی عوامل مادی ی علل شکست انقلاب مشروطیت را با این موضوع اشتباه می کند که در این انقلاب، خصلت های سازش کارانه ی بورژوازی که عمدتاً تجاری بود به انقلاب ضربه زد . آیا می توانیم از این موضوع نتیجه بگیریم که انقلاب مشروطیت ما محکوم به شکست بود، چرا که بورژوازی ی صنعتی رشد لازم را نکرده بود ؟ اگر چنین است، چرا از خیانت و سازش کاری ی بورژوازی صحبت می کنیم ؟ آیا از نظر زیربنائی امکان برقراری ی سیستم بورژوائی، هر چند به مدت کوتاه، در کشور ما نبود ؟ آیا نماینده گان بورژوازی در انقلاب نمی توانستند به عنوان عاملین ذهنی نقش بهتری در انقلاب ایفا کنند (همان طور که سون یاتسن کرد) . از همه ی این ها گذشته، صنعتی یا تجاری بودن بورژوازی چه ربطی به این دارد که موقعیت انقلابی فرا برسد، بدون این که رشد عوامل عینی موجب این فرا رسیدن باشد .